

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	سخن آغازین
	امیرحسین رنجبریان
۷	گفتگو با استاد
	گفتگو و ویرایش از نفیسه ارغنده پور و امیرحسین رنجبریان
۲۷	ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است
	دکتر هادی وحید
۳۸	مقام عراقی
	دکتر محمد عابدی
	بخش اول: کار مُلک و تدبیر و تأمل‌های حقوقی
۴۳	تأملی بر رژیم حقوقی حاکم بر اجرای معاهدات بین‌المللی در ...
	دکتر عباس توازنی‌زاده
۸۲	تحول کارکردی دولت در عصر جهانی شدن
	دکتر حسین رحمت‌الهی و شبنم صفایی جورشری
۱۰۱	حکمرانی تنظیمی به مثابه حکمرانی نوین
	دکتر محمدحسین زارعی و محمد حسنونند
۱۲۰	جایگاه کنگره در نظام سیاسی امریکا
	دکتر بیژن عباسی
۱۴۶	حقوق بشر در پهنه دولت - ملت دموکراتیک
	لیلا فغفوری آذر
۱۵۹	اصل دوران‌اندیشی؛ مسئولیتی در برابر آینده
	دکتر علی قسمتی

صفحه	عنوان
۱۸۱	چگونگی توزیع صلاحیت‌ها در نظام حقوق اساسی فدرال دکتر علی‌اکبر گرجی آزتدریانی و فاطمه عزیزمحمدی
۲۱۶	مهارج حقوق کیفیری در قوانین اساسی دکتر فیروز محمودی جانکی
۲۳۹	ارزیابی قانون اجرای سیاست‌های اصل ۴۴ قانون اساسی از منظر حقوق تنظیمی دکتر محمدرضا ویژه و مهدی مهدوی زاهد
بخش دوم: رابطه کار، رابطه اشتغال و حقوق اجتماعی	
۲۵۳	اصل تداوم کارگاه و آثار ادغام شرکت‌های تجاری بر روابط کارگری - کارفرمایی احسان اکبری
۲۷۲	مسئولیت مدنی ناشی از اعتصاب کارگران دکتر حسن بادینی و سمیرا سلیمانزاده
۳۰۱	تحلیل تعیین قانون حاکم در قراردادهای کار بین‌المللی دکتر محمود باقری و مریم دنیایی
۳۱۳	مرجع صالح و چگونگی رسیدگی، صدور و اجرای رأی در ... دکتر محمد جلالی و حسین قبادی
۳۳۲	اثر تابعیت بر اشتغال با تأکید بر تابعیت مضاعف اکتسابی دکتر لعیا جنیدی
۳۷۶	اجتماع کارگران: حق یا جرم؟ دکتر مرتضی جوانمردی صاحب
۳۹۳	مطالعه تطبیقی تعلیق قرارداد کار دکتر حبیب‌الله رحیمی و فاطمه طرف
۴۱۰	حفاظت از محیط زیست در محیط کار دکتر محمدحسین رضانی قوام‌آبادی
۴۲۷	دیوان اروپایی حقوق بشر و موضوعات مربوط به کار دکتر سید علی سادات اخوی
۴۳۷	گذر از هفت خوان؛ نگاهی به چند تجربه در مبارزه با کار کودکان دکتر آزاده‌السادات طاهری
۴۵۶	حق کودک بر تأمین اجتماعی در جامعه بین‌المللی دکتر محسن قاسمی

صفحه	عنوان
۴۷۸	مقاله‌نامه کارگران خانگی: از تمنای شفقت تا حمایت جهانی دکتر نسرين مصفا
بخش سوم: خردمداری و حکم‌ورزی فقهی در عرصه حقوق	
۴۹۷	مبانی حمایت از حرمت در حقوق معاصر دکتر باقر انصاری
۵۱۸	فهم اجتماعی در حقوق دکتر فرهاد ایران‌پور
۵۴۶	حشو جرم‌انگاری هجو دکتر تهمورث بشیریه
۵۵۳	جایگاه اسلام در قانون اساسی مصر در پرتو فقه اهل سنت مرضیه توفیقی داریان
۵۶۶	فقه و حقوق: کدام فقه؟ دکتر محمد راسخ
۵۷۲	استقلال ذاتی و ماهیتی حقوق در مواجهه با متغیرهای اجتماعی دکتر مهدی شهابی
۵۸۵	قلمرو ضمان درک بایع از حیث رد ثمن وجه نقد و غرامات دکتر محمد عابدی
۶۱۱	رفتار با غیر مسلمانان در فقه امامیه دکتر ناصر قربان‌نیا
۶۳۶	شیوه جبران زیان‌های جسمانی در حقوق اسلام و نظام‌های حقوقی جدید دکتر محمود کاظمی
بخش چهارم: حقوق و چالش‌ها: نارسایی‌های قانونی و نابسامانی‌های اجتماعی	
۶۷۹	پاسخی «خصوصی» به پرسشی «عمومی»: تقسیم مستمری پس از طلاق دکتر محسن ایرانلو
۶۹۱	اینجا نَسَب ننگ‌جد دکتر حسن جعفری‌تبار
۷۰۴	نگاهی به معیار اثبات در دعاوی کیفری و بیمه‌ای دکتر عبدالله خدابخشی

صفحه	عنوان
۷۲۴	مقابله کیفری با خشونت‌های جنسی علیه زنان در ... دکتر فریده شایگان
۷۴۹	نقش دادرس در توصیف سبب دعوا؛ نقد و بررسی رویه قضایی دکتر مجید غمامی
	بخش پنجم (ترجمه): حقوق علوم کشاورزی
۷۶۷	یادداشت مترجم دکتر علیرضا محمدزاده وادقانی
۷۶۹	اصل احتیاط در آیین‌نامه اتحادیه اروپا مصوب ۲۸ ژانویه ۲۰۰۲ دکتر علیرضا محمدزاده وادقانی، حسنا حاج نجفی و سمیرا سلیمان‌زاده
۷۹۶	حقوق اقتصادی و امنیت غذایی: زوج ناهماهنگ دکتر علیرضا محمدزاده وادقانی و سعید سیاه‌بیدی کرمانشاهی

سخن آغازین

گر پیر مغان مرشد من شد چه تفاوت
در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست

۱

آن روز که نخستین بار لذت آشنایی با مقدمات حقوق کار را در جلسه درس استاد عراقی چشیدم، نمی دانستم روزگار می گذرد و روزی می رسد که این شاگرد قدیمی باید دیباچه کتابی را بنویسد در بزرگداشت هم او. ستودن چنو استادی و شرح مشتاقی را به تمامی گفتن، در مجال تنگ این یادداشت مختصر برای آغاز کتاب نمی گنجد. تنگنای دیگر هم اینکه، باید بکوشی این مختصر ستایش رنگ اغراق نپذیرد که او مبالغه گویی را درباره هیچ کس نمی پسندد.

از چشم یک شاگرد - چه بر پایه تجربه های شخصی و چه در نگاهی مشترک با بسیاری از دانشجویانی که از سال های دور تا اکنون به دانش اندوزی نزد استاد خرسند شده اند - استاد ما هر آنچه را که برای یک عالم دانشگاهی بایسته است، به خوبی دارد و در پیشگاهش به قدر قابلیت بسیار نکته ها می توان آموخت؛ از پاسداشت رسم ها و روش های قدیمی آموزشی و فرهنگی این سرزمین تا آشنایی با مبانی حقوق جدید و چگونگی کار بست موازین حقوقی در عرصه های گوناگون در جامعه ایرانی. او هم از چشمه علم و اخلاق استادان صاحب نام حقوق ایران سیراب شده است و هم تحصیلات حقوقی خارج از کشور را در بهترین مرتبه ها و به گونه ای ثمربخش، توشه راه طولانی آموزش به جویندگان کرده است.

استاد ما، از آن دست دانشمندانی نیست که مراتب بالای علمی او را عبوس کرده باشد و کسی را زهره نزدیکی به او نباشد بلکه با وجود تحمل دردهای بسیار، زیستی

۱

بی‌آلایش و ساده را پیشه خود کرده و همواره نماد نیک‌محضری و خوش‌خویی بوده است.

عبوس زهد به وجه خمار نشیند غلام خرّقه دُردی کشان خوشخویم

(حافظ)

راست گفته‌اند: «آنکه دیدارش تو را سود ندهد، گفتارش نیز تو را سودمند نیفتد.» استاد عراقی همانند هر آموزگار دوستدار پرورش و آموزش، شاگرد را نخست به دیدار بی‌تکلف خود می‌نوازد و سپس به زبان، او را علم می‌آموزد. نرمی او به هنگام نرمی، و فروتنی او ساختگی و فریکارانه نیست، سرشت اوست.^۱ اگر اثر بی‌مانند او (حقوق بین‌المللی کار، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷) برنده جایزه کتاب سال شود یا او را برگزیده علمی نمونه و برتر بدانند و بستایند و نشان و درجه نثارش کنند، او همان است که بود. در شناخت خصایل علمی و انسانی یک آموزگار راستین، تطبیق نگره عین‌القضات بر استاد عراقی به واقع روا باشد. فیلسوف و متکلم و عارف همدانی در باب استاد چنین می‌گوید: «در استاد دو شرط باید: اول آنکه در صنعت خود باید به کمال آن کار رسیده بود. و دوم باید که شفقتی به افراط باشد او را، تا عاشق را افادت و ارشاد بود. و چون این کارها دست فراهم دهد ضرورت بود که به کمال رسد مرد در آن کار که هست.»^۲ استاد ما پیرانه‌سر هنوز در مقام تدریس شور و شوقی دارد جوانانه و وصف ناشدنی. کیست در میان شاگردان قدیم و جدید او که هر بار به خدمتش برسد و درنیاید که استاد چه نکته‌ها دارد هنوز برای عرضه، همه آموختنی و نغز. اگر حکم جبران خلیل جبران را در توصیف شاعر خوب^۳ ملاک سنجش اهل دانش قرار دهیم به راستی استاد ما مصداق صادق آن است. هنوز از پس سال‌ها تدریس و نگارش، در پی هر کلاس درس، در پایان هر سخنرانی، در جلسه دفاع از رساله و یا پس از خواندن نوشته‌ای کوتاه از او، حس می‌کنی دانسته‌ها و یافته‌های استادت همچون گنجینه‌ای پایان‌ناپذیر است و به خویش وعده می‌دهی نوبت

۱. آنچه می‌گوییم این نتیجه را نمی‌دهد که در کارنامه بلند خدمات علمی و آموزشی و مدیریتی او، یا هر استاد دیگر، هیچ درستی و یا سخت‌گیری در کار نبوده است. در جای خود این سختی اگر به اندازه بماند و غرض نیز تنها نگاهداشت منزلت دانشگاه و شأن علم و دانش باشد، نه مایه رنجش بلکه دارای ارزش است و در خود درسی دیگر نهفته دارد که باید سرمشق قرار بگیرد.

۲. هاشم بناءپور، عین‌القضات همدانی، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۳، ص ۳۳.

۳. «شاعر راستین کسی است که پس از خواندن شعرش تو را وامی‌دارد احساس کنی هنوز بهترین شعرش را نگفته است.»

پسین از این چشمه جوشان بیشتر به کوزه ادراک خود بریزی.

استاد ما از همان سال‌های دور، کار خود را محدود به آموزش خشک و خالی حقوق ندیده است بلکه متعهدانه تلاش بر یاددهی بینش درست حقوقی و اندیشه انسانی و اجتماعی و گستراندن تفکر انتقادی داشته است. در واقع استاد ما با همه چیرگی بر نظریه‌های حقوقی، اسیر آن‌ها نبوده است و نرمش‌پذیری علمی و توجه به نیاز اجتماع را به نیکی در پیش گرفته است. انتخاب گرایش «حقوق کار» برای رشته تخصصی، خود طرفه‌گزینی نبوده است در همین راه و روش علمی او در تعلیم و انتقال مفاهیم حقوقی. چه در «حقوق کار» که در ایران ما از چهل سال پیش بدین سوی، این رشته با نام و آثار او گره در گره شده است، و چه زمان تدریس مقدمه علم حقوق یا مباحث مختلف حقوق مدنی؛ همچون حقوق خانواده و حقوق تعهدات و یا طرح مسائل حقوق بشری و حقوق زنان همواره چنین بوده است. بدین سان او توانسته است با تکیه بر ملاحظات انسانی و با نگاه تاریخی و تحول‌مدار، در شیار اندیشه‌های دانشجویان علاقه‌مند، نه صرفاً محتوای قواعد و نظامات حقوقی که تخم انسانی اندیشیدن را بکارد و در نگاه آنان اجتماعی دیدن موضوعات حقوقی را بنشانند. پیوند و وابستگی همیشگی او به «حقوق عمومی» و «مباحث حقوق بشری»، با وجود عضویت و ریاست گروه حقوق خصوصی و اسلامی در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، حاصل کار را چنان کرده است که بسیار کسان استاد ما را بیشتر استاد برجسته و صاحب نظر عرصه حقوق عمومی و حقوق بشر بشناسند تا آنچه سرآغاز نشو و نمای علمی وی بوده است.

در آموزاندن نگرش اجتماعی و انسانی، شاید بیجا نباشد اگر در میان استادان تراز اول حقوق در ایران، استاد عراقی و تنها شماری معدود چون او را نه تنها استاد بلکه حکیم هم بنامیم. چراکه اینان در کار خویش، جز دانش گسترده خود نکات حکمت‌آمیز و فرزانه‌گی و طرز نگاه درست اجتماعی و انسانی را به ما آموزش داده‌اند. البته این سخن ما، از قدر دیگران نمی‌کاهد، چراکه در عرصه ادب و فرهنگ ایران‌زمین نیز، در میان شاعران و نامداران بزرگ ایرانی، ما تنها تنی چند را حکیم نام داده‌ایم که سرآمد آنان فردوسی است.

استاد عراقی نزد هر که با او افتخار آشنایی دارد، گرامی و ارجمند است و این را سبب‌ها باشد؛ او در نگاه ما، نه جاه‌طلب که مرد راه طلب بوده است. او با استغنا خاص خود، پایبند به هنجارهای اخلاقی و نظام ارزشی استوار خویش، دچار مصلحت‌بینی و دروغ و سالوس نشد. او با وفاداری به عهد خود با دانشگاه و سلوک سالم دانشگاهی، ردای

خدمت علمی را با کسوت‌های دیگر مبادله نکرد. او که خود را موحد انسان دوست می‌داند، در گزاردن خدمات حرفه‌آموزگاری و در منش و کنش شخصی، نمادی از دیدگاه اعتقادی خودش است. دلی نازک دارد و دستی بخشنده. در نگاه به مشکلات اجتماع چشمی دارد نگران درد هم‌نوع، و بیانی دارد گویا و راهگشا، و ذهنی نقاد دارد و قلمی توانا. او دلبسته به همان باورهای توحیدی و آرمان‌های انسانی و اعتقادی اصیل و نخستین است. بارها از او شنیده‌ایم که اندرز جاودانه ناصر خسرو را فریاد می‌آورد:

«خلق همه یکسره نهال خدای اند
هیچ نه برکن تو زین نهال و نه بشکن
خون به ناحق نهال، کندن اوی است
دل ز نهال خدای کندن، برکن»

شرح دیگری از رازهای دلبستگی شاگردان استاد را در نوشته دلسوزانه همکار ارجمند آقای دکتر هادی وحید می‌خوانید؛ همچنان که دیگر همکار عزیز آقای دکتر عابدی با نغمه‌ای از جان برآمده و از زبان همه شاگردان استاد، «مقام عراقی» را خوش سروده است.

۲

درباره این کتاب، که ارج‌نامه و به سخنی دیگر جشن‌نامه استاد عراقی است و در هفتاد و پنج سالگی استاد برای نکوداشت او فراهم شده است، یادآوری چند نکته لازم می‌نماید. استاد عراقی افزون بر آنچه به کوتاهی گفته آمد، بزرگ‌منشی دیگری هم دارد: او که روحیه مریدپروری را از ژرفای اندیشه خویش زودوده است، در تشویق شاگردان شایسته زبانی روشن دارد. او همواره از تلاش‌های نسل تازه مدرسان و پژوهش‌گران صاحب صلاحیت، یاد کرده است و نوید آینده‌ای بهتر را در آموزش و پژوهش حقوق، به دلیل حضور چهره‌های شاخص در مراکز علمی کشور، داده است. این کتاب نمونه‌ای است از تلاش فکری و علمی شماری از آنان که در گذشته‌ای دور یا نزدیک، خود شاگرد استاد بوده‌اند و اینک به کارهای آموزشی و پژوهشی پرداخته‌اند یا جوان‌ترهایی که همچنان سرگرم دانش‌اندوزی هستند.

از هنگام ریختن پیرنگ کتاب تا آماده‌سازی نهایی آن، برخی نکات را در نظر گرفتیم که اینجا با خوانندگان ارجمند در میان می‌گذاریم. نخست آنکه تلاش شده است که این کتاب فرصتی بیشتر برای شناساندن پژوهش‌گران جوان یا همکاران شاغل به خدمت در دانشگاه‌های شهرهای دیگری جز تهران را فراهم کند. دیگر اینک مجالی باشد برای پاسخ دادن به نیاز شمار بسیاری از علاقه‌مندان به موضوع‌هایی که به طور مرسوم در

حوزه حقوق عمومی و یا حقوق کار جای می‌گیرند. با این حال، این کتاب دربردارنده آثار آن دسته از شاگردان استاد نیز هست که نیروی علمی خود را در دیگر زمینه‌ها پرورانده‌اند. از این رو، با توجه به گوناگونی مقاله‌های این مجموعه، بخش‌بندی کتاب از روش رایج و شاید آسان همیشگی پیروی نمی‌کند. در این بخش‌بندی بیشتر دغدغه‌ها و نگاه نویسندگان، درون‌مایه مقاله‌ها و کاربرد مورد نظر نویسندگان را در نظر گرفته‌ایم تا تقسیم‌های رایج علم حقوق بر حقوق خصوصی، حقوق کیفری و مانند آن. در بخش ترجمه، برای گشودن پنجره‌ای تازه به روی علاقه‌مندان به مسائل نوپدید و مطالعات حقوقی جدیدتر، دو مقاله برگردان از زبان فرانسه گنجانده شدند با این امید که شناسای رشته‌های تازه همچون حقوق علوم کشاورزی نزد اهل پژوهش باشد. نکته دیگر اینکه برای غنا بخشیدن به نوشته‌های حقوقی فارسی، از نویسندگان خواستیم تا به موضوع‌های تازه بپردازند و یا نگاهی نو در مسائل اجتماعی و حقوقی عرضه کنند. خوشبختانه این خواهش با پاسخ مناسب نویسندگان همراه شد و گفتارهای این کتاب درباره موضوع‌هایی هستند که پیش‌تر بدین سیاق مطرح یا نگاشته نشده‌اند. همت و تلاش نویسندگان این مجموعه درخور قدردانی و سپاسگزاری صمیمانه است و برای جملگی آن‌ها آرزوی کامیابی بیشتر در خدمت به دانش و دانش‌پژوهان این مرز و بوم داریم.^۱

نکته آخر اینکه آماده‌سازی این کتاب جز به همیاری و هم‌اندیشی شمار زیادی از همکاران و دوستان به سرانجام نمی‌رسید که آوردن نام همه آن‌ها در اینجا شدنی نیست. اما بایسته است دوست ارجمند جناب دکتر محمد جلالی (استاد دانشگاه بهشتی) را برای همه گونه کمک از آغاز تا پایان کار سپاس بگویم. همچنین از مسئولان گرامی سازمان «سمت» از جمله آقای دکتر حسین هاجری، معاون پژوهشی سازمان، خانم مریم شجاعی کارشناس گروه حقوق، آقای دکتر محمود جوان و همکاران ایشان در مدیریت تدوین، و همچنین خانم ندا حاج‌نوروزی ویراستار این اثر صمیمانه تشکر می‌کنم.

امید داریم که با پیشکش آوردن این مجموعه توانسته باشیم پیمان شاگردی خود را

۱. دردا و دریغا! این کتاب زمانی منتشر می‌شود که یکی از نویسندگان این مجموعه، آقای دکتر ناصر قربان‌نیا، دیگر در میان ما نیست. او در میان جان‌باختگان فاجعه منا (۲ مهر ۱۳۹۴) بود که با رفتن خود جامعه علمی و دانشگاهی را در ماتم و سوگ نشاند. زنده‌یاد مرحوم قربان‌نیا که در درس حوزوی و دینی چیره‌دست بود، شیفته و دلبسته حقوق بشر نیز بود. مقاله او در این مجموعه، که شاید آخرین کار منتشر شده از او باشد، گواه تلاش و علاقه او برای ره‌جویی و راهگشایی در مسائل اجتماعی با نگاهی تازه و بر پایه همان دلبستگی است.

با استاد داد، مهر و فرزانی نو کنیم و بگوییم:
با تو آن عهد که در وادی ایمن بستیم
خاک کوی تو به صحرای قیامت فردا
همچو موسی آرئی گوی به میقات بریم
همه بر فرق سر از بهر مباحات بریم

امیرحسین رنجبریان
دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران
اول آبان ماه ۱۳۹۵

گفتگو با استاد

گفتگو و ویرایش از نفیسه ارغنده پور و امیرحسین رنجبریان

۱. برای دانشجویان دانستن اینکه استادان بزرگ امروز در خردسالی یا نوجوانی کجا بوده‌اند و از آن دوره چه در یاد دارند، همیشه وسوسه‌انگیز است. اگر مایل هستید کمی از حال و هوای دوران کودکی و نوجوانی و خاطرات آن روزگار برایمان بفرمایید. به گمانم برای بیشتر افراد دوران کودکی بهترین سال‌های زندگی به شمار می‌آید، برای من هم چنین بوده است. زیستن در زیر سایه پر مهر و محبت مادر و پدر، در کنار دیگر اعضای خانواده دوره‌ای به یادماندنی و تجدیدنپذیر است. از جمله خاطره‌های خوش آن سال‌ها، زمانی بود که تابستان‌ها، چند هفته‌ای، به کوهستانی خوش آب و هوا در اطراف کرمان می‌رفتیم و در دل طبیعت که آن زمان دست‌نخورده بود، با امنیت خاطر و فارغ از محدودیت‌های زندگی در شهر، با برادرم که تنها دو سال اختلاف سنی با یکدیگر داریم، به گشت و گذار و بازی می‌پرداختیم. به ویژه آنکه من گفتگو با روستاییان را خوش می‌داشتم و در نتیجه به آسانی با ایشان دمخور می‌شدم.

۲. دوران آغازین آموزش چگونه گذشت؟ در آن دوران کدام آموزگاران و چه آموزه‌هایی بر زندگی جناب عالی اثرگذار بودند؟

در شش سالگی وارد دبستان شدم، دبستان ادب که گویا در سال ۱۳۰۲ تأسیس شده بود و در مجموع مدرسه خوبی بود. از آموزگاران سال‌های پنجم و ششم به ویژه در درس‌های حساب و هندسه و نیز فارسی و دیکته خاطره‌های بسیار خوب دارم. متأسفانه نام معلم حساب را فراموش کرده‌ام، به دستور او تمام مسائل کتاب حساب را که در مجموعه‌ای با عنوان ششصد مسئله گردآوری شده بود حل می‌کردم. البته در خانه، آموزگار بسیار توانا و مهربانی در کنار خود داشتم؛ مادرم بانویی درس‌خوانده بود و از سال آخر دبیرستان به خانه شوهر آمده بود و اگر به سبب ازدواج تحصیلش ناتمام نمانده و از اشتغال بازمانده

بود، بی‌تردید می‌توانست دست‌کم در نقش یک فرهنگی و دبیری مسلط خدمات ارزنده‌ای به فرزندان این مرز و بوم بنماید. اما با توجه به زندگی پس از ازدواج، تمام توان خود را در راه آموزش فرزندان به کار برد و من به عنوان نخستین فرزندش سهم بیشتری از این توانایی نصیب شد. هنوز هم بعد از چند دهه که از آن زمان می‌گذرد، از آموزه‌های او در محاسبه ذهنی بهره می‌برم. معلم فارسی و دیکته مان شادروان ادھمی بود که خودش نیز شعر می‌گفت (شهرت داشت با موسیقی هم بیگانه نیست) شاگردانش را با گلستان سعدی آشنا می‌ساخت و از کتاب‌هایی مانند کلیلہ و دمنہ به ما دیکته می‌گفت.

افزون بر حساب و ریاضی، آموزه دیگری، که آن را هم وام‌دار مادرم هستم، علاقه به مطالعه و کتاب خواندن است. از همان سال‌های تحصیل در دبستان، به خواندن روزنامه و سپس کتاب پرداختم و این‌گونه بود که به تدریج با مسائل اجتماعی آشنا شدم. یاد کردن از آموزه‌های مادرم به معنای نادیده گرفتن تأثیر حضور و شخصیت پدرم در زندگی‌ام نیست. پدرم که بیشتر با لقبش یعنی سیدالعراقین شناخته شده بود از خانواده فقاہت و اجتهاد برآمده و خود مجتهدی خوش‌فکر و آزاده بود. از جمله ویژگی‌های آن مرحوم گرایش بیشتر به معاشرت با دانش‌آموختگان دانشگاهی اعم از دبیران و فرهنگیان و قضات و پزشکان بود، در مقایسه با رفت و آمد با مریدان سنتی روحانیان. با توجه به همین زمینه فکری بود که هرچند بیشتر به عنوان یک عالم دینی و روحانی بنام در کرمان شناخته شده بود؛ برای گذران زندگی شغل سردفتری را برگزیده بود و از وجوہات شرعی استفاده نمی‌کرد. به هر حال حق پدرم بر من، از جهت آشنا ساختنم با معارف دینی همواره به یادماندنی است و در روح و جانم اثری عمیق بر جای گذاشته است.

در دوران تحصیل در دبستان حادثه مهمی که در کشور رخ داد و بر همه از خرد و کلان اثر گذاشت، جنبش ملی کردن صنعت نفت بود. دانش‌آموز سال پنجم دبستان بودم که در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹، قانون ملی شدن صنعت نفت به تصویب رسید. به خاطر دارم که یکی از کارت‌های تبریکی که به مناسبت نوروز ۱۳۳۰ برای پدرم فرستاده شد کارتی بود که بر روی آن عکس سر در مجلس شورای ملی با تابلوی عدل مظفر در وسط و در یک طرف آیه «و کَم مِّن فئۃٍ قَلیلۃٍ غَلَبت فِئۃً کثیرۃً» چاپ شده بود و در طرف دیگر، عکس دکتر مصدق و برخی از اعضای آن زمان جبهه ملی (که شماری از آنان بعداً از جبهه جدا شدند) و در زیر آنها اشعاری آمده بود که اولین مصرعش این بود: «پیشوای جبهه ملی مصدق زنده باد»...

به هر حال از آن به بعد و تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در حد همان درک دوران کودکی و

نوجوانی در حال و هوای نهضت به سر می‌بردم، به ویژه، به هنگام برگزاری انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی که نامزدهای انتخابات از شهر کرمان دو فرد شاخص نهضت و از استادان دانشگاه تهران بودند که یکی از مصدق جدا شده و در برابر او قرار گرفته بود (دکتر مظفر بقایی کرمانی از دانشکده ادبیات) و دیگری همچنان با مصدق همراه بود (مهندس سید احمد رضوی استاد دانشکده فنی) و هر یک جداگانه همراه با جمعی از دوستان خود به نزد پدرم می‌آمدند. پدرم هر چند هر دو را می‌پذیرفت اما اعضای خانواده می‌دانستیم که با آنکه مستقیماً اقدامی به نفع یا ضرر کسی انجام نمی‌دهد اما باطناً تمایلش به مهندس رضوی بود و بر عملکرد دکتر بقایی انتقاد جدی داشت. با وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، که در آن زمان سیزده ساله بودم، به نسبت شرایط سنی و آگاهی‌های خود، دچار ضربه روحی جدی و یأس و ناامیدی شدم. زمینه‌های فکری شکل گرفته در دوران نهضت ملی سبب شد بی‌آنکه در دوران جوانی به سطح یک فعال سیاسی برسم به عنوان یک علاقه‌مند به مسائل سیاسی، به ویژه از لحاظ نقش ویران‌گر استعمارگران غرب، در سال‌های بعدی زندگی نسبت به همه ملت‌های تحت ستم احساس همدردی کنم - از جمله زمان حمله انگلیس، فرانسه و رژیم اشغال‌گر به مصر در سال ۱۹۵۶، انقلاب الجزایر و مبارزات استقلال‌طلبانه مردم این کشور، جنگ ویتنام و به ویژه جنگ ژوئن ۱۹۶۷ رژیم اشغال‌گر علیه کشورهای عربی و آغاز دوران بی‌پایان اشغال سرزمین‌های عربی و به ویژه بخش اعظم خاک فلسطین - از این جمله معترضه طولانی برگردیم به دوران تحصیل.

پس از پایان دوره ابتدایی، سه سال اول دبیرستان را در دبیرستان سعادت به تحصیل پرداختم. در این جابه‌جایی با دو تغییر مواجه شدم یکی اینکه دبیرستان فضایی وسیع داشت و در آن باغچه‌ای مصفا هم تعبیه شده بود، که با توجه به فضای مناطق کویری جالب بود، در حالی که محوطه دبستان چنین نبود. از جهت دیگر هم در دبستان انضباطی شدید حاکم بود و تنبیه بدنی رواج داشت. چه به صورت تنبیه فردی (از راه چوب و فلک که منظره‌ای بسیار آزاردهنده داشت) و چه تنبیه جمعی که در مواردی اتفاق می‌افتاد که در غیبت موقت آموزگار بچه‌ها سر و صدا می‌کردند آنگاه همه دانش‌آموزان وادار می‌شدند دست‌های خود را روی میز جلوی نیمکتشان بگذارند و بر پشت دستشان با چوب، چند ضربه می‌نواختند. من خود دو بار متحمل این تنبیه جمعی شدم. طبعاً در دبیرستان چنین نبود. اما مهم‌تر از همه این‌ها در دبیرستان از وجود دبیری دلسوز و بسیار با نظم و علاقه‌مند در درس ریاضی برخوردار بودیم که خود با عشق قضایای هندسی را مطرح و تشریح می‌کرد و

دانش آموزان علاقه‌مند به ریاضی را به شوق وامی داشت. یادش گرامی باد مرحوم محمود زینی. علاوه بر دبیر ریاضیات، دبیران فیزیک و شیمی و ادبیات هم خاطره‌های خوبی در ذهنم باقی گذارده‌اند. دبیر شیمی آقای شفایی بود که بعداً ادامه تحصیل داد و عضو هیئت علمی دانشکده علوم شد. دکتر شفایی سال‌هاست که بازنشسته دانشگاه تهران است. آقایان نادری و عیسی ضیاء ابراهیمی دبیران فیزیک و ادبیات هم حق زیادی بر من دارند. جز اینان، دیگر بزرگان هم بودند که رفتار و منش آنان اثر تربیتی و آموزشی فراوان بر من گذاشت.

۳. چه انگیزه‌هایی جناب عالی را به تحصیلات آکادمیک و دانشگاه سوق داد؟ و در آن دوره چه عوامل درونی و بیرونی موجب شد که رشته حقوق را برای تحصیل در دانشگاه برگزینید و از تحصیل در رشته حقوق چه هدفی داشتید؟

هرچند تب ورود به دانشگاه، در پنجاه سال پیش، به اندازه دهه‌های اخیر تند نبود و خانواده‌ها از فشار تبلیغاتی مؤسسه‌های گوناگون آمادگی برای ورود به دانشگاه آسوده بودند و فرزندان این مرز و بوم هم از دوران دبستان در بند این کلاس و آن کلاس نبودند و از دلهره‌ها در امان بودند؛ این گونه هم نبود که دست کم، آن دسته از دانش‌آموزان که از نظر تحصیلی از سطح مطلوبی برخوردار بودند به فکر دانشگاه نباشند. من هم یکی از این گونه دانش‌آموزان بودم. اما در سه سال نخست دبیرستان هنوز در فکر انتخاب رشته تحصیلی نبودم. زیرا برابر نظام آموزشی مقرر در دوره دبیرستان، دانش‌آموزان پنج سال را به فراگیری همه درس‌ها می‌پرداختند و در سال آخر دبیرستان بود که اختیار داشتند یکی از سه رشته ریاضی، طبیعی (تجربی به اصطلاح امروز) و ادبی (علوم انسانی) را برگزینند. اما در تابستان سال ۱۳۳۴ ناگهان آگاه شدم که مقررات عوض شده است و می‌بایست در آغاز سال چهارم به انتخاب یکی از سه رشته یاد شده اقدام کرد. در این مقطع بود که ناگهان و در حالی که پانزده سال بیشتر نداشتم، با انتخابی دشوار روبه‌رو شدم.

داستان از این قرار بود که پدرم به دلایل متعدد مایل بود که ادامه‌دهنده سنت خانوادگی باشم و در حوزه علمیه به تحصیل پردازم بر همین اساس ترجیح پدرم بر انتخاب رشته ادبی بود. در برابر، دبیران ریاضی و فیزیک، با توجه به سوابق تحصیلی و اینکه یکی از دو دانش‌آموز ممتاز ریاضی در سطح دبیرستان‌های کرمان بودم مرا به ادامه تحصیل در رشته ریاضی تشویق می‌کردند. پیروی از نظر این آقایان و برخی دوستان و آشنایان دیگر، هرچند به ظاهر، آینده‌ای بهتر را نوید می‌داد، از آنجا که کسب رضایت پدرم برایم بسیار مهم بود از خواست او پیروی کردم. با این تفاوت که برای احترام به نظر مادرم که ادامه

تحصیل در دانشگاه را بر تحصیل در حوزه ترجیح می‌داد به راه حل بینابینی دست یافتم؛ بدین ترتیب که ضمن تحصیل در رشته ادبی، با تقویت صرف و نحو عربی و منطق، از طریق درس خصوصی، خود را برای فراگیری فقه و اصول آماده سازم و این دو درس را تا حدی که از نظر پدرم (و هم برای مطالعه عمیق‌تر مباحث حقوقی) قابل قبول باشد دنبال کنم. و این‌گونه بود که قرار شد در کنار دروس دبیرستان و به صورت پاره‌وقت به تحصیل عربی، منطق و فقه و اصول پردازم و پس از اخذ دیپلم هم تا زمانی که مقررات نظام وظیفه اجازه دهد، به تحصیل فقه و اصول به صورت تمام‌وقت ادامه دهم. این راه حل مورد تأیید و موافقت پدر و مادرم قرار گرفت و با بذل محبت دو نفر از دبیران شاخص و عنایت مبرزترین فقیه شهرمان (که خویشاوندی سببی با ایشان داشتیم) عملی شد.

مرحوم محمدجواد آموزگار که در زمینه صرف و نحو عربی استادی توانا بود. با لطفی فراموش‌نشدنی - چون که مسئولیت تدریس عربی در دبیرستان‌های مختلف را بر عهده داشت و در نخستین سال کسب فیض از ایشان همسرش بیمار بود - صبح‌های زود، پیش از آغاز درس و کلاس دبیرستان برایم درس می‌گفت بی‌آنکه حق‌التدریس یا حتی هدیه‌ای را بپذیرد. آن بزرگوار افزون بر مدرّس کم‌نظیر عربی، انسانی وارسته و عارف مسلک بود که نه تنها در درس‌های خصوصی بلکه در درس‌های دبیرستانی هم، دانش‌آموزان را به معنویت و پرهیز از تعصب دعوت می‌کرد. درس منطق را نزد مرحوم فنایی فراگرفتم که دانش آموخته حوزه فلسفه اصفهان بود سپس از دانشگاه تهران در رشته فلسفه فارغ‌التحصیل شده بود. ایشان برای تدریس منطق، در مرحله مقدماتی کتابی ساده را برگزید اما در نهایت کتاب مرحوم استاد محمود شهابی را انتخاب نمود. این کتاب از جمله آثار بسیار دشوار استاد به شمار می‌آید اما این ویژگی را دارد که متعلم را افزون بر منطق، با اصطلاحات و مقدمات فلسفه اسلامی هم آشنا می‌سازد. سرانجام اینکه مرحوم آقای حاج شیخ حسین فقیه که در حوزه نجف تحصیل کرده بود و دوره‌های آخر درس اصول مرجع عالی‌قدر مرحوم صاحب کفایه را درک کرده و با مرحوم آقا سیداحمد خوانساری هم‌دوره بود به سبب رابطه نزدیک خویشاوندی (ایشان همسر عمه‌ام بود) و به ویژه لطف مؤمنانه تقبل نمود که در سن هفتاد و چند سالگی به جوانی مبتدی فقه و اصول در حد سطح بیاموزد.

همان‌طور که گفتم نشست و برخاست با این بزرگان، بسیار بر من اثرگذار بود. من خود را وام‌دار هر سه بزرگوار و نیز دبیران عزیز دیگرم به ویژه شادروان سید یحیی مرتضوی و آقای محمدحسین ایران‌منش می‌دانم که افزون بر درس از نظر شیوه زندگی نیز

از آن‌ها بسیار آموختم. باور عمیق مرحوم آیت‌اله فقیه به موازین دینی همراه با زندگی زاهدانه اش (که حتی از قبول وجوه شرعی ابا داشت و با کمال قناعت با مختصر درآمد ملکی میراث پدری زندگی می‌کرد) از سویی، و روحیه روادارانه مرحوم آموزگار و مشی مداراجویانه ایشان نیز در جای خود، سرمشق‌هایی ارزشمند بودند.

در خصوص پرسش مربوط به «انگیزه‌ها و عوامل درونی و بیرونی» که موجب انتخاب رشته حقوق شد، یک پاسخ اجمالی می‌توان ارائه داد و یک پاسخ تفصیلی. در پاسخ اول، توجه‌تان را بدین نکته جلب می‌کنم که در آن سال‌ها تنها بیست و چند سال از زمان تأسیس دانشگاه تهران - نخستین دانشگاه جامع و مدرن ایران - می‌گذشت و حق انتخاب بسیار محدود بود. به همین لحاظ دیلمه‌های سه رشته ریاضی، طبیعی و ادبی آن زمان که از وضع تحصیل مناسبی برخوردار بودند، نخستین انتخابشان به ترتیب دانشکده‌های فنی، پزشکی و حقوق بود. در مورد پاسخ تفصیلی به نظرم جا دارد این نکته را یادآور شوم که پرسش‌شوندگانی که سال‌های جوانی را پشت سر گذاشته‌اند و احیاناً موفقیت‌هایی هم در زمینه شغلی خود کسب کرده‌اند در ارتباط با این‌گونه پرسش‌ها گاه توجه نمی‌کنند که پرسش مربوط به انتخاب رشته تحصیلی یا هنری و ورزشی و غیره در سنین جوانی و حتی نوجوانی است و اگر در مسیر زندگی شغلی و با کسب تجربه هدف‌هایی برای خود ترسیم کرده‌اند، این نتیجه به معنای آن نیست که از آغاز همچنین هدف‌هایی در ذهن جوان یا نوجوانی که گام در این راه می‌نهد قابل تصور بوده است. از همین رو، گفته‌ها و نوشته‌های کسانی را که مثلاً در مورد رشته حقوق، ورود خود به این زمینه و اقدامات بعدی‌شان را از مقوله «رسالت در جهت خدمت به تحقق عدالت» می‌شمارند زیاد جدی نمی‌گیرم. به ویژه آنکه مفاهیمی مانند عدالت برای همه یک معنا ندارد و از جمله اموری است که هم‌نوا با شاعر بزرگ می‌توان گفت «هر کسی از ظن خود شد یار من».

از جهتی دیگر، در مورد انتخاب حقوق به عنوان رشته تحصیلی، این سرگردانی برابم همواره وجود داشت؛ حال که به طور قطعی و جدی تمایلی به ورود در کسوت قضا و یا شغل و کالت دادگستری ندارم چرا وارد رشته حقوق بشوم؟ اما بر خلاف این سردرگمی، از جهتی دیگر برنامه‌ام روشن و مشخص بود. قصد داشتم وارد خدمت دانشگاه شوم و استادی دانشگاه را به عنوان یک مسئولیت خطیر، هم جذاب و هم جایگاهی ارزشمند می‌شمردم و علاقه فراوان به ورود در این عرصه را داشتم. اما این علاقه از کجا پیدا شده بود؟ اصولاً از نوجوانی آموختن را دوست داشتم؛ هم در معنای آموختن از

دیگری، هم آموختن به دیگری. از سال اول دبیرستان به برخی از همکلاسی‌هایم، به ویژه در زمینه ریاضی کمک می‌کردم. در سال‌های آخر دبیرستان، بر حسب دستور مرحوم مرتضوی رئیس دبیرستان، در ساعت‌هایی که دانش‌آموزان سال‌های اول، به دلیلی معلم عربی و یا برخی درس‌های دیگرشان غایب بود، سرکلاس درس حاضر می‌شدم و به هم مدرسه‌ای‌های نوجوان خود درس می‌دادم. با این زمینه مساعد، زمانی که در جریان محاکمه زنده‌یاد دکتر مصدق (که از طریق مطالعه گزارش آن در روزنامه اتحاد ملی آن را پیگیری می‌کردم) و در حالی که چهارده سال بیشتر نداشتم با شخصیت ممتاز استاد غلامحسین صدیقی فی‌الجمله آشنا شدم و شیفته شخصیت آن رادمرد تاریخ معاصر ایران گردیدم. آگاهی از سرگذشت این استاد فرهیخته و دیگر خدمتگزاران به دانشگاه از مهندس بازرگان و دکتر سیاسی (رئیس بااقتدار دانشگاه که حفظ استقلال دانشگاه تهران را ظرف ۱۲ سال از ۱۳۲۱ تا ۱۳۳۳ وجهه همت خویش قرار داده بود) تا برخی از استادان دانشکده حقوق، به ویژه استاد شهابی و استاد امامی (و شیوه تدریس و تألیف این استاد ممتاز) همه و همه در افروختن آتش شوق خدمت در دانشگاه تهران در دل این جوان گمنام، کم‌رو و گوشه‌گیر مؤثر بود.

۴. نکاتی که فرمودید بسیار روشنگر و سودمند بود. حال از تجربه‌ها و خاطرات تحصیل در دانشگاه در ایران و پس از آن در فرانسه بفرمایید. همچنین از استادان خود، به خصوص آن‌ها که روش کار یا شیوه رفتارشان پسندتان افتاد.

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، به خواست پدرم، پس از پایان دوره دبیرستان و اخذ دیپلم ادبی، مدتی به تحصیل فقه و اصول در کرمان ادامه دادم و در نتیجه با فاصله و در آغاز سال تحصیلی ۳۸-۳۹ وارد دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی شدم و در رشته حقوق (که از آن بیشتر به رشته قضایی تعبیر می‌شد) به تحصیل پرداختم. دوره تحصیل دانشکده، چند سالی بود که از سه سال به چهار سال افزایش یافته بود اما نظام آموزشی همچنان به صورت نظام سالانه بود. در این نظام - که در سال تحصیلی ۴۴-۴۵ جای خود را به نظام واحدی داد - دانشجو با ثبت نام در سال اول و دوم و... موظف به گذراندن تعدادی درس الزامی بود. سال تحصیلی هم از اول مهر آغاز می‌شد و تا نیمه اردیبهشت سال بعد ادامه داشت. در صورت عدم توفیق در کسب معدل لازم، دانشجو ناگزیر بود یک سال دیگر همه درس‌ها را تکرار کند. عناوین درس‌ها کم و بیش مشابه عنوان‌هایی است که در برنامه کنونی دانشکده‌های حقوق وجود دارد. بیشتر درس‌ها در یک سال تدریس می‌شد و برخی در سال‌های متعدد، تنها دو درس حقوق مدنی و فقه در هر چهار سال ارائه می‌شدند

با این تفاوت که از حقوق مدنی دو امتحان به عمل می‌آمد؛ هم کتبی و هم شفاهی. حال آنکه از دیگر درس‌ها، بر حسب قرعه ممکن بود امتحان کتبی یا شفاهی اخذ شود. بدین ترتیب، حقوق مدنی جایگاه ویژه‌ای داشت و استادان آن، به ویژه مرحوم استاد امامی و دکتر عمید، هم از احترام خاصی برخوردار بودند. درس‌های فقه و اصول و قواعد فقه همیشه خاصی داشتند و استادان این درس‌ها (مرحوم استاد سنگلجی و مرحوم استاد شهابی) به همین ترتیب.

دوره تحصیل در دانشکده، که نزدیک به سه سال از آن را ساکن کوی دانشگاه تهران بودم، در مجموع با خاطرات خوبی همراه بود. اما شیرینی این خاطره‌ها با دو حادثه تلخ قرین شد. کشته شدن دکتر محمود صفدری؛ دانشیار درس حقوق بین‌الملل عمومی، که فردی خودساخته و کوشا و با وجدان کار و در عین حال سخت‌گیر بود (در آغاز سال تحصیلی ۳۹-۴۰). وی که هم‌زمان مسئولیت ریاست دبیرخانه دانشکده را برعهده داشت و بدین اعتبار هم با دانشجویان و هم با برخی استادان درگیر می‌شد و جانس را هم در این راه نهاد، به دست یکی از دانشجویان به قتل رسید. در جریان امتحانات سال آخر هم استاد موسی عمید را از دست دادیم (اردیبهشت ۴۲) که معروف بود افزون بر حقوق، در فقه و فلسفه هم مدارج بالایی را طی کرده است. اما در جریان سال تحصیلی ۴۱-۴۲ که ما افتخار شاگردی ایشان را داشتیم، استاد کمی بیمار به نظر می‌رسید و آن‌گونه که می‌بایست نمی‌توانست ساعات درس را به پایان ببرد. به ویژه آنکه شیوه تدریس ایشان هم که بیشتر حالت ان قلت قلت طلبگی داشت به مذاق من خوش نمی‌آمد. از این رو، با همه احترامی که به مقام علمی ایشان قائلم، در زمره کسانی قرار ندارم که وی را بسیار تحسین می‌کنند.

در مورد دیگر استادان، هرچند خود را وام‌دار همه آن عزیزان می‌دانم، در داوری نسبت به ایشان تفاوت‌های جدی میان آن‌ها در نظر می‌گیرم. در مورد برخی از ایشان، با آنکه از نظر جایگاه علمی و شیوه تدریس به مقام والای ایشان احترام می‌گذارم اما از نظر شخصیت فردی نمی‌توانم نظر مثبتی درباره‌شان داشته باشم. در این دسته به ویژه استادان مرحوم، دکتر محمد باهری (استاد حقوق جزای عمومی)، دکتر ابراهیم پاد (استاد حقوق جزای اختصاصی) و تا اندازه‌ای دکتر محمدعلی هدایت (استاد آیین دادرسی کیفری) و دکتر احمد متین دفتری (استاد برجسته آیین دادرسی مدنی) قرار می‌گیرند. در کنار این استادان جا دارد از بیان متین و روان دکتر حسین پیرنیا (استاد مالیه عمومی)، بیانات خارج از درس مرحوم دکتر محمدحسین علی‌آبادی (که البته درس تاریخ حقوق وی و به ویژه شیوه ارائه آن چندان جالب نبود) و نکته‌سنجی و فطانت مرحوم دکتر جواد واحدی (استاد

آیین دادرسی مدنی) یاد کنم.

اما از لحاظ اثرپذیری از استادانم باید دو دوره را جدا کنم:

در دوره تحصیل در دانشکده، از آنجا که افتخار پیدا کرده بودم که درس اصول استاد شهابی را همراه با متون فقه استاد سنگلجی برای شماری از هم دوره‌ای‌هایم توضیح دهم، از جهاتی استاد برایم الگو شده بود. برای نمونه با آنکه کار تحقیقی سال آخر دانشکده (که بر اساس قرعه مشخص می‌شد) درباره یکی از موضوع‌های حقوق جزای اختصاصی بود، نه تنها مقدمه تحقیق مشتمل بر حمد و ثنای الهی، بلکه شیوه نگارش هم از نشر معلق استاد اثر پذیرفته بود. از قراری که در سال‌های اخیر برخی از دوستان و هم دوره‌ای‌ها اظهار داشتند استاد شهابی آن‌ها را برای رفع اشکال در درس اصول به من ارائه می‌داد. شاید مجموع این امور بود که بعضی مرا شایسته دستگیری استاد می‌دانستند. اما خود به خوبی واقف بودم که با توجه به جایگاه استاد از لحاظ تحصیل و تدریس علوم اسلامی؛ از فقه و اصول و فلسفه اسلامی، وی به حق شایسته عنوان جامع‌المعقول و المنقول بود و برای آنکه بتوان کمی به این جایگاه نزدیک شد بایستی دست کم مجتهد بود؛ قله‌ای که از پایین بدان می‌نگریستم و با راهی که انتخاب کرده بودم برایم دست‌یافتنی نبود. اما دوره دوم یا دوره خدمت و تدریس در دانشکده؛ در این دوره برایم روشن شد که هر چند از نظر دانش فاصله‌ام با استادم مرحوم دکتر امامی بسیار است و همواره شاگرد او محسوب می‌شوم اما از نظر روش و شاید هم منش از آن استاد اثر پذیرفته‌ام. البته در این زمینه‌ها هم تفاوت‌ها بسیار چشمگیر بود.

در دوران تحصیل در فرانسه، بهترین خاطره را از درس پروفیسور پیرکاتالا دارم که به ما حقوق مدنی تطبیقی را درس می‌داد. باید از پروفیسور ژرار لیون کان استاد برجسته حقوق کار هم یاد کنم که رساله دکتری‌ام را به راهنمایی او تهیه کردم. او هر چند از نظر علمی شخصیتی ممتاز بود، با رفتار خشک و گاه همراه با تفرعن یادآور برخی فرانسویان بدقلق بود. در درس پروفیسور کاربنیه هم که استادی کم‌نظیر بود، به صورت مستمع آزاد شرکت و استفاده می‌کردم. آثار او هر چند مختصر و فشرده است اما نشان‌دهنده وسعت دانش اوست.

۵. یادآوری این گذشته‌ها بی‌گمان برای خوانندگان بسیار خاطره‌انگیز و دلپذیر است. اما شاید از پس این تجربه‌های طولانی و ارزشمند، بتوان پرسید آیا نگاهتان به حقوق نسبت به دوران آغاز ورود به دانشگاه تغییر کرده است؟ در واقع شاید بد نباشد از زبان برخی

خوانندگان این گفتگو بپرسیم که هنوز هم به اندازه آن دوران پاسخ دغدغه‌ها و سؤال‌هایتان را در حقوق می‌یابید؟

به نظر من طبیعی است که انسان در طول زندگی خود تحولاتی را تجربه کند به ویژه در فرضی که کار و شغل او در مسیری باشد که در آغاز ورود به مرحله تخصص انتخاب کرده است. از این رو، با همه احترامی که برای استادانم قائلم و نیز با رعایت حرمت مراتب پیش‌کسوتی و همکاری، در مورد دیگر اساتید و حقوق دانان برجسته کشورمان، ناگزیرم واقعیتی را متذکر شوم که شاید خوشایند برخی نباشد ولی نمی‌توان آن را انکار کرد. آموزش حقوق در دانشکده‌های ما در بیشتر موارد با نوعی محافظه‌کاری توأم بوده است. البته عقاید و نظرات همه حقوق دانان ارجمند کشورمان محترم است اما این دانش‌آموخته حقوق، بیشتر دیدگاهی را می‌پسندد که در تحول نظام حقوقی، توجه بیشتر و جدی‌تری را به نیازهای اجتماعی لازم می‌شمارد و ارائه راه‌حل‌های مناسب را ضروری می‌داند و از نقد جدی قوانین که متناسب با شرایط روز جامعه نیستند نمی‌هراسد. دیدگاهی که ضمن آنکه احترام واقعی به قانون را لازم می‌شمرد؛ برای پاسخ به نیازهای واقعی مردم به حیل‌های قانونی چنگ نمی‌زند بلکه درصدد اصلاح و حتی تغییر ریشه‌ای قانون برمی‌آید. این دیدگاه را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد؛ جمله‌ای که به ویژه در پیوند با رعایت حقوق انسان و اهمیت جایگاه حقوق اشخاص (که متأسفانه در برنامه‌های دانشکده‌های حقوق مورد غفلت و حتی بی‌مهری قرار گرفته است) بارها به دوستان دانشجوییم یادآور شده‌ام: *حقوق برای مردم است نه مردم برای حقوق.*

۶. نکته‌ای که اشاره فرمودید به خصوص برای دانشجویان بهره‌مند از درس‌هایتان آشناست و بایستگی توجه به نیازهای اجتماعی همواره در بیان جناب‌عالی دیده شده است. چه بسا موجب شده باشد تا بعضی دانشجویان حقوق هم یاد بگیرند تا از همین نظرگاه به موضوع نگاه کنند. آیا می‌توان بین این دیدگاه و علاقه ویژه شما به «حقوق کار» پیوندی جست؟ زیرا در عین کامیابی در همه حوزه‌های تحقیق و تدریس که داشته‌اید، بیش از همه در عرصه حقوق کار ایران شناخته شده‌اید. از چه رو به این حوزه پرداخته‌اید و جایگاه حقوق کار را در ایران چطور ارزیابی می‌فرمایید؟

اینکه در دوره لیسانس به تدریج این امید ایجاد شد که ممکن است بتوانم برای ادامه تحصیل به خارج از کشور بروم، و نیز برخی ملاحظات دیگر از یک سو، و کشش عاطفی و اخلاقی به گروه‌هایی از مردم که کمتر دیده می‌شوند و به حقوق آن‌ها کمتر توجه می‌شود از سوی دیگر، این اندیشه را در ذهنم به وجود آورد که خوب است برای

تخصص، رشته «حقوق کار» را انتخاب کنم. در ماه‌های نزدیک به زمان عزیمت به فرانسه، موضوع را با شادروان دکتر سید شمس‌الدین جزایری استاد حقوق کار آن زمان دانشکده - که البته ایشان اساساً استاد اقتصاد اجتماعی بود و به خواهش مسئولان دانشکده در کنار درس تخصصی خود تدریس حقوق کار را نیز عهده‌دار شده بود - در میان نهادم. ایشان استقبال کردند و تشویق نمودند. اما برعکس، زمانی که برای خداحافظی در دانشکده خدمت استاد سیدحسن امامی رسیدم و ایشان پرسیدند که در چه زمینه‌ای می‌خواهی ادامه تحصیل دهی، از پاسخم ناخشنود شدند و این تعبیر را به کار بردند: «حیف تو نیست که حقوق کار بخوانی». این جمله استاد مسبوق به سابقه بود. افزون بر شاگردی ایشان در سال‌های دوم و سوم، در سال آخر هم به سبب فوت ناگهانی دکتر موسی عمید، استاد حقوق مدنی سال چهارم، بر گه‌های امتحانی حقوق مدنی را مرحوم دکتر امامی تصحیح کرده بود و امتحان شفاهی هم به وسیله ایشان برگزار شده بود و گویا در امتحان حقوق مدنی بیست گرفته بودم. با توجه به مجموعه سوابقم و نیز اهمیت و جایگاه ویژه حقوق مدنی در بین درس‌های دانشکده، استاد از سر لطف، مایل بود شاگردش راه او را ادامه دهد.

واقعیت این است که با توجه به اتکای حقوق مدنی - به ویژه در آن زمان در دانشکده حقوق دانشگاه تهران - به دو تکیه‌گاه فقه و حقوق مدنی فرانسه، از اهمیت استادی حقوق مدنی غافل نبودم و معنای پیام استاد را به خوبی درک می‌کردم اما من در اندیشه‌ای دیگر بودم. امیدوار بودم که از طریق تبیین و توضیح ویژگی‌های حقوق کار بتوانم خدمتی به کارگران کشورم بنمایم. بر این اساس، ناگزیر نصیحت استاد را تا اندازه‌ای نشنیده گرفتم و دنبال رشته حقوق کار رفتم و حاضر شدم بهای آن را هم پردازم و مدرس درسی شوم که در برنامه‌های آموزشی رشته حقوق جزء درس‌های مهم به شمار نمی‌آید. البته در عمل پند استاد را یکسره فراموش نکردم و به کلی از حقوق مدنی فاصله نگرفتم. گذشته از آنکه در فرانسه رشته حقوق خصوصی را برای ادامه تحصیل برگزیدم که در آن حقوق مدنی جایگاه ویژه‌ای داشت (و البته در آن زمان حقوق کار هم زیرمجموعه آن به شمار می‌آمد). در دوران خدمت دانشگاهی خود همواره به تدریس بخش‌هایی از حقوق مدنی در دوره‌های کارشناسی و کارشناسی ارشد حقوق خصوصی پرداختم و در حال حاضر هم این روال را ادامه می‌دهم (با همان دید واقع‌گرایانه و تحول‌خواهانه).

دید آرمانی و گرایش به خدمت از مسیر حقوق کار، سبب شد که از اسفند ماه ۱۳۵۸ به مدت چند سال در تدوین پی‌نویس قانون کار و قانون شورای کار گاه با

کارشناسان برجسته و صاحب نظر وزارت کار، در مؤسسه کار و تأمین اجتماعی، به صورت افتخاری همکاری نمایم. هرچند با توجه به بحث هایی که در آن سال ها در زمینه حمایت از محرومان و مستضعفان می شد، انتظار جمعی که به این امر اشتغال داشتیم آن بود که از آن دو پیش نویس به خوبی استفاده شود، اما نه تنها پیش نویس دوم یکسره نادیده گرفته شد بلکه اولی؛ یعنی پیش نویس قانون کار که مورد اقتباس ناقص قرار گرفت، سال ها در کش و قوس مخالفت های این گروه و آن گروه معطل ماند و زمانی هم که سرانجام پس از یازده سال در اسفند ۱۳۶۹ قانون کار لازم الاجرا شد، آن متنی نبود که با اصول تخصصی حقوق کار همخوانی داشته باشد. بدتر از آن در سال های بعد هم با اقدام های قابل انتقاد مسئولان مربوط (در هر سه قوه) به تدریج از حمایت های حقوق کار کاسته شد. با این همه و با وجود این کزروی ها یکسره ناامید نشدم و از جهت علمی با گنجانده شدن درس هایی در زمینه حقوق کار تطبیقی و حقوق بین المللی کار (در دوره های کارشناسی ارشد و دکتری) و تنظیم آثاری در این زمینه، حقوق کار و رشته های وابسته به آن، نسبت به دهه های گذشته، جایگاه مناسب تری یافته اند.

۷. با اشاره ای که به پیشینه تدریس حقوق کار داشتید و برخی مسائل مربوط به قانون-گذاری در این زمینه، اجازه بفرمایید به طور کلی از تجربه سال های تدریس و همچنین خاطرات دوران خدمت در دانشگاه تهران بپرسیم.

پس از دفاع از رساله دکتری در تابستان ۱۳۴۹، ظرف مدت کوتاهی به ایران برگشتم و در آغاز شهریور ماه به دانشکده حقوق دانشگاه تهران مراجعه کردم. چون دانشجوی بورسیه بودم، پرونده ام به سرعت مورد رسیدگی قرار گرفت و از روز پنجشنبه دوم مهرماه ۱۳۴۹، خدمت آموزشی خود را آغاز کردم اما به سبب تأخیر در اعلام نظر ساواک (به اصطلاح امروز عدم تأیید صلاحیت عمومی) مدت چند ماه عملاً تمام خدمات یک عضو موظف را انجام می دادم بی آنکه حکم استخدامی صادر شده باشد. هرچند این بلا تکلیفی که حدود هشت ماه طول کشید آزاردهنده بود، اگر واقع بینانه به امور بنگریم با توجه به اتهام سنگین موجود در پرونده (که در سال ۱۳۵۵ بود و به مناسبتی از آن آگاه شدم) و نشانه های مکرر از مخالفت با نظام حاکم (یا دست کم بی اعتنائی به رعایت مراسم معمول) شامل عدم حضور در مراسم دریافت نشان رتبه اولی در مهرماه ۱۳۴۲، عدم حضور در مراسم سلام پس از آغاز خدمت در دانشگاه (در سال ۱۳۴۹) و موارد دیگر موجود در پرونده ام در ساواک (که در جریان بازجویی در بهمن ۱۳۴۹ از آن باخبر شدم)، رفتار ساواک زیاد هم سخت گیرانه نبود. به ویژه اگر با عملکرد نهادهای امنیتی در برخی کشورها

در این گونه موارد مقایسه شود. بگذریم.

همچنین از آغاز تدریس، از همان مهرماه ۱۳۴۹، بلافاصله برای حضور در جلسه گروه حقوق خصوصی و اسلامی که عضو آن به شمار می آمدم دعوت شدم و این گونه بود که از دگرگونی های مهمی که در دانشکده و دانشگاه تهران رخ داده بود؛ از تشکیل گروه های آموزشی، شکل گیری نظام آموزش واحدی، انتصابی شدن ریاست دانشکده (پس از بیست و پنج سال انتخابی بودن) و مهم تر از همه بازنشسته شدن تعداد بسیاری از استادان شاخص و برجسته دانشکده (دکتر امامی، دکتر سنجابی، دکتر ستوده، استاد سنگلجی، استاد شهابی، دکتر متین دفتری و استاد مشکوة) و دیگر رخدادها به تدریج باخبر شدم. با ورود در گروه حقوق خصوصی و اسلامی، با استادان خودم شادروانان دکتر افشار، دکتر قائم مقامی، دکتر واحدی و نیز با آقایان دکتر صفایی و دکتر ابوالحسن محمدی همکار شدم. این دو بزرگوار (دکتر صفایی و دکتر محمدی) را نیز اجمالاً می شناختم. اما شادروان دکتر آذری - که او هم چند ماهی پیش نبود که به عضویت گروه در آمده بود - را پیش تر نمی شناختم. ایشان تدریس حقوق تجارت را بر عهده داشت و انسانی دوست داشتنی بود. شادروان دکتر کاتوزیان آن سال در ایالات متحده امریکا، برای استفاده از بورس تحصیلی، به سر می برد، در سال ۱۳۵۰ بود که از نزدیک با هم آشنا و به تدریج دوست شدیم. البته مرحومان استاد ابوالقاسم گرگی، دکتر علی مهذب، دکتر محمود حیدریان و آقای دکتر سید اسعد شیخ الاسلامی، آن زمان همگی عضو هیئت علمی دانشکده الهیات بودند و اعضای پیوسته گروه بودند که حضور می یافتند. سه چهار ماه پس از آغاز خدمت در دانشکده و با مسافرت آقای دکتر محمدی به امریکا (جهت استفاده از بورس همانند دکتر کاتوزیان) به عنوان دبیر گروه جانشین ایشان در مسئولیتی شدم که در سال های اخیر معاونت گروه نام گرفته و جنبه رسمی یافته است. از آنجا که مرحوم دکتر واحدی، مدیر گروه، در آن سال ها نیمه وقت بود و حضورشان در دانشکده زیاد نبود، در عمل به زودی با چگونگی فعالیت های گروه آشنا شدم و از این طریق از مقررات آموزشی و کارکرد گروه باخبر شدم.

سال تحصیلی ۴۹-۵۰ برای دانشکده حقوق، سالی پر حادثه و ملتهب بود. در آذرماه ۱۳۴۹ و در پی تظاهرات مکرر دانشجویان، که این نوبت به خشونت گراییده بود، رئیس وقت دانشکده ناگزیر شد دفتر ریاست را ترک کند و آن را از راه دور (خانه) و از طریق معاون خود - شادروان دکتر ابوالفضل قاضی - اداره کند و دیگر در دانشکده حضور نیابد. ایشان در سال های بعد با پست وزارت وارد هیئت دولت شد و روی همین سابقه پس از

انقلاب هم مشمول مصوبه شورای انقلاب گردید و رابطه اش با دانشگاه برای همیشه قطع شد. حادثه دوم در اواخر نیمسال اول یا اوایل نیمسال دوم رخ داد. بدین ترتیب که شایع شد یکی از مدرسان مدعو به هنگام پخش اذان از مسجد دانشگاه تهران دستور بستن پنجره های کلاس را می دهد تا صدای اذان مانع شنیده شدن درس نشود اما گویا در این میان تعبیری توهین آمیز به کار برده بود. بر پایه این شایعه نزدیک بود فضای دانشکده مجدداً ملتهب شود که در نشست شورای دانشکده با حضور دکتر عالیخانی ریاست وقت دانشگاه تهران، تدابیر لازم برای جلوگیری از متشنج شدن فضای دانشکده انجام شد. سوم آنکه با توجه به مجموع برخوردهای سال تحصیلی، این نگرانی وجود داشت که برگزاری امتحانات نیمسال دوم با مشکل روبه رو شود. این بار نیز دکتر عالیخانی دست به دامن اعضای هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی شد و در نشست مشترک با ایشان توافق شد برای آنکه دانشجویان از فضای دانشگاه تهران (به تعبیر رئیس دانشگاه: یک پارک باصفا، تعبیری که در چهل و چند سال پیش درست بود) برای درس خواندن محروم نشوند و از سوی دیگر، در صورت تشنج احتمالی ناگزیر از پذیرش حضور پلیس در دانشگاه نگردند، امتحانات در سالن های ورزش متعلق به دانشگاه و با نظارت همه استادان و به ویژه معاونان و استادان قدیمی (دکتر افشار و دکتر یاد) برگزار شود. لازم به یادآوری است که شمار دانشجویان مخالف به ویژه در بین ورودی های سال ۱۳۴۷ زیاد بود.

در تابستان ۱۳۵۰ دکتر نهاوندی (که مانند دکتر عالیخانی پیش تر مسئولیت وزارت را بر عهده داشت و افزون بر آن مدتی هم رئیس دانشگاه پهلوی شیراز بود) به ریاست دانشگاه تهران منصوب شد و بلافاصله از دکتر محمد نصیری دعوت کرد که ریاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی را بپذیرد. هر چند دکتر نصیری بیشتر شخصیتی سیاسی بود تا دانشگاهی، و پیش از آنکه در سال ۱۳۳۲ به خدمت دانشگاه درآید به مدت ۱۶ سال در مشاغل مختلف اجرایی مسئولیت داشت و حتی پس از آنکه به عضویت هیئت علمی هم درآمد، اغلب مسئولیت هایی مانند مدیریت برخی بانک ها یا شرکت های بیمه را بر عهده گرفت و در کابینه منصور و هویدا هم وزیر مشاور بود، اما به عنوان استادی محترم و فردی کم و بیش بی طرف و باتدبیر می توانست آرامش را به دانشکده برگرداند. این گونه بود که پس از آغاز ریاست دکتر نصیری نه تنها جو دانشکده آرام گرفت بلکه دو تن از استادان برجسته و بازنشسته، مرحومان امامی و شهابی، تدریس در دانشکده را پذیرا شدند. استادان شاغلی هم که از یکی دو سال قبل از حضور در دانشکده خودداری می کردند (شادروان دکتر سیدی و استاد طباطبایی مؤتمنی از گروه حقوق عمومی و دکتر باهری و دکتر صقری

از گروه‌های دیگر) به کار بازگشتند و دانشکده کم و بیش حالت عادی یافت. دوران ریاست دکتر نصیری در دانشکده با این خوش‌اقبالی همراه بود که آقایان دکتر آشوری، دکتر اخلاقی، دکتر الماسی و شادروان دکتر صدرزاده افشار در سال ۱۳۵۰ و آقایان دکتر درودیان و دکتر ممتاز به سال‌های ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ به عضویت هیئت علمی دانشکده درآمدند و از سوی دیگر، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی فعال‌تر شد، مؤسسه جرم‌شناسی پس از سال‌ها مجدداً فعال شد و مؤسسه حقوق تطبیقی تأسیس گردید. پس از دکتر نصیری، شادروان دکتر محمود خواجه‌نوری به ریاست دانشکده منصوب شد. دکتر خواجه‌نوری مدیری دقیق و منظم بود و دوران ریاست ایشان هم جزء دوره‌های خوب مدیریت دانشکده به شمار می‌آید. در طی سال ۱۳۵۷ و با نزدیک شدن به زمان پیروزی انقلاب، دانشکده با نوسان‌هایی از جهات مختلف روبرو بود. بحث از آن زمان و سال‌های بعد مجال وسیعی می‌طلبد که در این مختصر نمی‌توان به آن پرداخت. در اینجا تنها به یادآوری این نکته بسنده می‌کنم که از اواخر سال ۱۳۵۰ توفیق نصییم شد تا چند ماهی به عنوان نماینده دانشکده در شورای دوره شبانه دانشگاه، و پس از آن حدود یک سال و نیم به عنوان معاون آموزشی و پژوهشی، به صورت مؤثرتری در خدمت دانشجویان باشم. افزون بر مسئولیت‌های رسمی، از آنجا که دانشجویان مذهبی خود را با من نزدیک می‌دانستند برای جلوگیری از بسته شدن کتابخانه دانشجویی آنان، با وجود مخاطرات امنیتی، مسئولیت نظارت بر آن کتابخانه را پذیرفتم بی‌آنکه در فعالیت‌های دانشجویان دخالتی بنمایم. جز آن نیز همواره در سال‌های خدمت در دانشگاه تهران و دیگر دانشگاه‌ها، روابط بسیار خوبی با دانشجویان داشته‌ام و از رفتار خودمانی و دوستانه‌ای که همواره با دانشجویانم داشته‌ام خشنودم.

۸. گویا جز درس‌هایی که پیش‌تر اشاره فرمودید، در سال‌های دور درس‌های دیگری را هم برعهده داشته‌اید.

بله. در آن دوره هرچند به دلایلی دو سه سال درس حقوق تأمین اجتماعی و نیز درس مقدمه علم حقوق را هم ارائه کردم اما در دهه پنجاه و سال‌های قبل از انقلاب (و نیز سال تحصیلی ۵۹-۵۸ و پیش از بسته شدن دانشگاه‌ها و حوادث انقلاب فرهنگی) بنابر روش انتخابی در محدوده دو رشته حقوق کار و حقوق مدنی باقی ماندم. از آنجا که در آن سال‌ها دانشجویان علوم سیاسی هم بنابر اقتضای برنامه درسی خود می‌توانستند شماری از درس‌های رشته حقوق را به عنوان رشته فرعی انتخاب کنند، برای این دانشجویان قواعد عمومی قراردادها را با عنوان کلیات تعهدات تدریس می‌کردم و این فرصتی مغتنم بود که

با برخی از چهره‌های شاخص و استادان بنام علوم سیاسی در دهه‌های بعد، همدرس و هم بحث شوم.

۹. اگر از نظرگاه تاریخی به تحولات حقوق ایران بنگریم، مهم‌ترین رخدادهای یا

تحولات در نظام حقوقی ایران چه بوده‌اند؟

اگر بپذیریم که نظام حقوقی ایران فرزند مشروطیت است، زیرا در این زمان رسماً وجود قوه قانون‌گذاری پذیرفته شد، قوه‌ای که مشروعتش ناشی از ملت بود و در دهه‌های بعد از تصویب قانون اساسی و متمم آن (۱۲۸۵ و ۱۲۸۶ ه. ش) توانست با تصویب قوانین مهمی چون اصول محاکمات (حقوقی و جزایی)، ثبت احوال، ثبت اسناد و املاک، مجازات عمومی، قانون مدنی، قانون تجارت و سرانجام قوانین آیین دادرسی مدنی و امور حسبی (۱۳۱۸ و ۱۳۱۹) این نظام حقوقی را پی‌ریزی کند و ستون‌های آن را استوار گرداند. اهمیت نقش تدوین‌کنندگان این قوانین در آن است که با توجه به دوران پیش از برقراری مشروطیت و توازن قوا در سال‌های پس از آن، کوشش کردند ضمن رعایت اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه، با نکته‌سنجی و دقت نظر و ظرافت‌های فکری عالمانه، تا آنجا که توانستند راه‌حل‌های مناسبی ارائه کنند (از قبیل ماده یک قانون مجازات عمومی ۱۳۰۴، موادی در قانون مدنی از جمله ماده ۱۰۴۱ و مواد ۱۲۰۹ و ۱۲۱۰) راه‌حلی‌هایی که متأسفانه بسیاری از آنها در دهه‌های بعد قربانی ظاهربینی‌ها و جزم‌اندیشی‌ها شد.

پس از گذر از دوران پی‌ریزی نظام حقوقی، در دهه‌های بعد (سی و چهل و پنجاه شمسی) با تصویب قوانین کار (در ۱۳۲۸ و ۱۳۳۷) قانون بیمه‌های اجتماعی کارگران و قانون مسئولیت مدنی، قانون روابط موجر و مستأجر، قوانین مربوط به دادرسی اطفال، قوانین حمایت خانواده گام‌های مفیدی در جهت تقویت این نظام برداشته شد. جای تأسف است که پاره‌ای جزم‌اندیشی‌ها مانع از آن است که مرزهای بین فقه و حقوق به دقت رعایت گردد و به جای استفاده از ظرفیت‌های منابع اصلی دینی و تحقق مفتوح بودن باب اجتهاد، به ترجمه ناقص کتب موجود اکتفا می‌کنیم و این ترجمه‌ها را به صورت مواد قانونی درمی‌آوریم و بدین ترتیب نظام حقوقی از پویایی بازمی‌ماند.

۱۰. بر پایه همان نگاه اجتماعی به حقوق، اهمیت رشته‌ای چون حقوق در نیک‌بختی و

نیک‌فرجامی یک جامعه چیست؟ در این میان جایگاه و نقش حقوق‌دانان چه باید باشد؟

در گیرودار بی‌نظمی دوران قاجار، زمانی که پیشگامان جنبش تغییر و اصلاح برای مقابله با نابسامانی‌ها همه در جستجوی راه حلی بودند که بتواند از شدت بی‌عدالتی‌ها بکاهد، قانون به عنوان پایه و مبنای حقوق جذابیت خاصی پیدا کرده بود. (در همین دوران

است که میرزا یوسف خان مستشارالدوله، از نزدیکان سپهسالار، کتاب یک کلمه را که کنایه از قانون است می‌نویسد) اما حقوق، در صورتی می‌تواند در پیشرفت و بهروزی یک جامعه نقش داشته باشد که اصل برابری مردم در مقابل قانون هم به طور اصولی پذیرفته شود و مهم‌تر از آن به درستی اجرا گردد. اما هنگامی که ماجراهای صدر مشروطه را در باب اینکه «مساوات مشنوم است» به یاد می‌آوریم، می‌بینیم که تدوین‌کنندگان قانون اساسی و متمم آن ناگزیر می‌شوند به اعلام این امر اکتفا کنند که «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی‌الحقوق» خواهند بود و در مرحله اجرا هم که بهتر است زیاد در جزئیات دقیق نشویم، چگونه می‌توان با اطمینان پاسخ مثبت داد؟ به نظر می‌رسد تا زمانی که نابرابری‌های بسیار، چه از لحاظ قدرت و چه از لحاظ ثروت و حتی در متن قوانین، وجود دارد و روز به روز هم فاصله‌ها عمیق‌تر می‌شود، کوشش حقوق‌دانان در عالم نظریه‌پردازی و با طرح آرمان‌های عدالت‌خواهانه به تنهایی راه به جایی نمی‌برد و نمی‌توان چندان به نقش حقوق در پیشرفت و نیک‌سرانجامی جامعه امیدوار بود و به رغم تصویب اسناد بین‌المللی و قوانین داخلی و گفتگوهای مربوط به حقوق بشر، سوگ‌مندانه تا رسیدن به جامعه‌ای مبتنی بر روابط عادلانه فاصله بسیار است.

شاید آنچه می‌خواهم عرض کنم عقیده‌ای نامتعارف به نظر رسد. اما واقعیت این است که اساساً تردید دارم حتی در جوامعی که نظام خود را «دولت مبتنی بر حقوق» می‌دانند و بسیار هم بدان می‌نازند، حقوق بتواند اثری بیش از کاستن از بی‌عدالتی داشته باشد. آرمان در جستجوی عدالت بودن بسیار جالب و جذاب است و در این راه شاید حقوق‌دانان هم بتوانند با ارائه راه‌حل‌هایی برای کم کردن فاصله با تحقق این آرمان اثرگذار باشند، ولی با توجه به اختلاف نظرهای جدی که درباره معنا و مفهوم عدالت وجود دارد چه بسا که برداشت یک حقوق‌دان از مقرره‌ای - که دقیقاً برای پیشگیری از ارتکاب ستمی فاحش که قرن‌ها سابقه دارد مجازاتی وضع شده است - به گونه‌ای باشد که تمام توان علمی خود را به کار برد تا به نام عدالت جلوی اجرای آن مجازات را بگیرد. در این زمینه مثال‌های مشخص دیگری هم گفتنی هستند که مجال دیگری می‌خواهد.

۱۱. از نظر شما یک حقوق‌دان دغدغه‌مند در کنار مطالعات و پژوهش‌های حقوقی باید مجهز به اطلاعات در چه حوزه‌های دیگری باشد؟ خودتان به‌عنوان یک الگو، در برنامه‌ریزی‌های شخصی چه مطالعات و یا برنامه‌های جانبی را مد نظر داشته‌اید؟

اگر حقوق را به اعتبار آنکه امری اجتماعی است و قواعد آن به لحاظ زندگی انسان در اجتماع موضوعیت پیدا می‌کند در نظر بگیریم؛ در آن صورت دانش حقوق اگر نه یکی

از شاخه‌های علوم اجتماعی، دست کم با علوم اجتماعی ارتباط نزدیک دارد. بدیهی است که ضرورت ندارد حقوق‌دان، جامعه‌شناسی را یک رشته مستقل بداند، اما لازم است دید جامعه‌شناسانه داشته باشد. همچنین بجا است که با زمینه‌های تاریخی تحول جامعه خود بیگانه نباشد. از همه مهم‌تر حقوق‌دان باید توجه داشته باشد که حقوق دانشی است زمینی و این جهانی، و برای تنظیم زندگی اجتماعی و روابط بین افراد پدید آمده است. پس در حد ضرورت باید با نیازهای زندگی اجتماعی از اقتصاد، سیاست و دیگر دانش‌های مرتبط با آن‌ها هم آشنا باشد. بنده هرچند خودم یک دانش‌آموخته حقوق هستم، در این وادی‌ها با مقولات علمی آشنایی چندانی ندارم اما همواره دغدغه یادگیری را داشته‌ام و دارم.

۱۲. جناب عالی بیش از پنجاه سال با فضای آموزش حقوق در ایران آشنایی داشته‌اید.

این فضا چگونه می‌تواند به سمت رشد و بالندگی سوق یابد؟

هرچند در سال‌های پیش از انقلاب شایع بود که نظام حاکم چندان تمایلی به گسترش آموزش حقوق ندارد و در آغاز انقلاب هم دانشکده حقوق دانشگاه تهران، با وجود آنکه همواره آموزش فقه و اصول در آن جایگاه والایی داشت، در معرض اتهام ترویج آموزه‌های غربی قرار گرفت، اما دیری نپایید که چه در دانشگاه‌های دولتی و چه غیردولتی، هم در تهران و هم در شهرهای دیگر (از کوچک و بزرگ)، ده‌ها دانشکده حقوق یا دست کم گروه حقوق تأسیس شد. تردید نیست که در بین آن‌ها کم نیستند گروه‌ها و دانشکده‌هایی که در آن‌ها آموزش حقوق با کیفیت خوب و بالایی ارائه می‌شود. اما نمی‌توان امیدوار بود که در همه جا و در همه موارد چنین باشد. از آنجا که به قول معروف «زمین خالی از حجت نمی‌ماند» در دانشگاه‌های مختلف - تا آنجا که اطلاعات ناقص اجازه می‌دهد - همکاران بسیار ارزنده، توانا و محقق کم نیستند و هرچند شماری از این عزیزان، آن گونه که شایسته است قدرشان شناخته نیست، اما صادقانه، خالصانه و نیز عالمانه به خدمت مشغول‌اند و با توجه به خدمات ارزنده این بزرگواران من شخصاً بسیار امیدوارم که آینده آموزش حقوق به تعبیر شما «به سمت رشد و بالندگی سوق یابد».

بی‌شک اگر موانع موجود از سر راه محققان برداشته شود و به جای تبعیض، فضای تشویق استادان پژوهش‌گر، صادق در انجام خدمت، دارای اخلاق نیکو و تقوای شغلی فراهم گردد و به جای تعبیرهای شعارگونه و برتری دادن کمیت بر کیفیت، دانشگاه به معنای واقعی کلمه دانشگاه باشد. در آن صورت آموزش حقوق هم تابعی از چنین جو مطلوبی خواهد شد. این نکته را هم بیفزایم که آموزش حقوق (و نیز علوم سیاسی) به سبب ویژگی‌های خود با مشکلات بیشتری مواجه است. این رشته‌ها با مدعیانی هم برای ورود

به‌عنوان دانشجو مواجه‌اند و هم به‌عنوان مدرس و این‌گونه است که تشخیص سره از ناسره دشوار می‌گردد و برخی را به یأس و ناامیدی می‌کشاند. اما من همچنان به توانایی‌های جمعی که به شمار اندک هستند و به معنا بسیار، باور دارم و امیدوارم که این سروران عزیز، از فعالیت‌های ارزشمند خویش دلسرد نشوند و با پرورش استعدادها و دانشجویان توانمند، آن‌گونه که نقش اصلی یک معلم است، این راه را ادامه دهند و راهنمای دیگران باشند.

۱۳. جناب استاد همچون همیشه در این گفتگو هم بسیار آموختیم. واپسین پرسش یا خواسته ما شنیدن آرزوهایی است که برای جامعه ایران، جوانان ایرانی، دانشگاه و دانشگاهیان، فرهنگ، سیاست و سرانجام حقوق ایران دارید.

آرزویم:

آن است که جامعه واقعاً اخلاق‌مدار و قانون‌گرا باشد. درست است که اخلاق‌مداری اگر واقعی و کامل باشد، شاید بتوان تصور کرد که دیگر به قانون نیازی نیست اما چون چنین آرزویی دست‌یافتنی نیست، جمع آن دو ممکن است بتواند زندگی اجتماعی را سامان دهد.

برای جوانان ایرانی، پیشرفت و موفقیت در همه زمینه‌ها است. به امید اینکه توانایی‌ها و تخصص‌هایشان را در خدمت جامعه ایران قرار دهند و پرهیزند از اینکه استعدادها و دانش و نیروی علمی خود را در سرزمین‌های بیگانه صرف کنند و مردم خویش را از آن بی‌بهره سازند.

برای دانشگاهیان، آن است که هم در اشاعه علم و دانش و پرورش استعدادها و نسل جوان موفق باشند و هم با اخلاق‌والای خویش برای دانشجویانشان الگو به شمار آیند. و نیز آرزو دارم که دانشگاه‌های ما جایگاه شایسته خود را بازیابند و بتوانند میراث گذشتگان را پاس دارند.

برای فرهنگ کشورمان، آن است که در کارهای فرهنگی به جای پوسته بیشتر از مغز دین و معنویت آن الهام بگیریم و با حاکمیت روحیه مدارا و صفا و صمیمیت، همه اندیشمندان از جمله هنرمندان و نویسندگان و دیگران بتوانند خلاقانه در خدمت شکوفایی جامعه باشند. از فرهنگ عامه که میراثی است گران‌بها و ارزشمند نیز غافل نشویم که ملتی با سابقه چندهزار ساله دریغ است که در هیاهوی جهانی‌سازی هویت خود را از دست دهد. به نظر من جا دارد این تعبیر لطیف را هم یادآور شوم که «الناس کلهم عيال الله». بدیهی است که با توجه به سوره مبارکه توحید این تعبیر چه روایت باشد چه تنها یک گفته حکیمانه؛ کنایه از آن است که عنایت الهی شامل همه مردم است و به گفته حکیم بزرگوار:

خلق همه یکسره نهال خدایند هیچ نه برکن از این نهال و نه بشکن در مورد سیاست، هرچند از لحاظ آگاهی شخصی دوست دارم پیگیر تحولات سیاسی باشم اما از اینکه به سیاست و قدرت آلوده شوم همواره پرهیز کرده‌ام. امید است همیشه سیاستمداران ما عاقل، میهن دوست و امین باشند و به کشور و مردم خدمت کنند. و اما در خصوص حقوق، که پنجاه و چند سال است بخش جدانشدنی زندگی‌ام بوده است، هرچند در پاسخ برخی از پرسش‌های بالا نکاتی را یادآور شده‌ام، افزون بر آن امیدوارم که نظام حقوقی کشورمان در مرحله قانون‌گذاری از دقت نظر و خبرویت بیشتری برخوردار گردد و قوانین ما، چه از لحاظ صورت و چه از لحاظ معنا، آراستگی لازم را دارا باشند.

در مرحله دادرسی، قضات ما در معنای دقیق کلمه دادرس باشند و در چهارچوب تفسیر لفظی قانون محدود نمانند و به فلسفه وضع قانون هم توجه کافی مبذول دارند و در دادرسی‌ها محرومان را هم در نظر گیرند و عنایت داشته باشند که اسلام در وهله اول دینی است رحمانی.

دیگر حقوق‌دانان ما از وکلا و مشاوران حقوقی و سردفتران هم دانش خویش را خالصانه در خدمت مردم قرار دهند و واقعاً امین مردم باشند. و سرانجام آنکه، آن دسته از حقوق‌دانان، که همانند این کمترین، وارد عرصه اجرا و کاربرد عملی حقوق نشده‌اند و با محدودیت‌های زندگی معلمی کنار آمده‌اند، در راهی که انتخاب کرده‌اند استوار بمانند. انشاءالله توفیقشان در پرورش حقوق‌دانان دانش‌پژوه و فرهیخته و خدمتگزار مردم افزون باد.

ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است

هادی وحید

استادیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

مشغول نوشتن مقاله‌ای درباره یکی از مسائل بنیادین و اساسی در حقوق خانواده بودم. چون یکی از درس‌هایی که در آنها شاگرد جناب استاد عراقی بودم حقوق خانواده بود، به قصد تقدیم آن به استاد، در آغاز آن چنین آورده بودم: «برای تجلیل و پاسداشت آقای دکتر عزت‌الله عراقی اینجا هستم. در یادداشت کوتاهی در آغاز مقاله‌ای که به قصد تقدیم به استاد نگاشته می‌شود نمی‌توان حرف دل را زد...».

ولی در ادامه کوتاه آن یادداشت، دیدم این «حرف دل» خیلی اساسی‌تر از آن «تراوش‌های ذهنی» است که بخواهم به بهانه تقدیم به استادم، تحت عنوان یک مسئله اساسی و بنیادین حقوقی ارائه دهم. آن را در جای دیگری هم می‌توان آورد. اما جا برای سخن دل و درد دل کم است... از بس غریبیم و از بس غریبی است! و از این بابت خوشحالم و بخش بزرگی از این خوشحالی به خاطر این است که وقتی با دکتر عراقی هستی، یا از او می‌گویی، هم‌زمان با سه چیز هستی و از سه چیز می‌گویی: تاریخ، انسان و حقوق. و اینها را در کسی می‌بینی که پنج عنصر کمال را در خود جمع دارد: دانش، روش، منش، عشق و صبر.

۱. دانش

اولین آشنایی‌ها، مانند آشنایی هر دانشجویی با هر استادی، معمولاً از حضور در کلاس درس آن استاد شروع می‌شود. آشنایی من هم با استاد، با حضور در کلاس درس‌های «مقدمه علم حقوق»، «حقوق خانواده» و «حقوق کار» شروع شد و اینک سی سال است که ادامه دارد. گمان می‌کنم، در درس «مقدمه علم حقوق» نام من در لیست دانشجویان رسمی

استاد دیگری بود، اما من از این کلاس سر دَر می آوردم. آن روزها یا رسم نبود یا که من عادت نداشتم از راهنمایی‌ها و چاه‌نمایی‌های «کلاس بالایی‌ها» درباره اساتید مشورت بگیرم. به هر حال، من هرگز قضاوت خود درباره اساتید را دستخوش شایعات و پیش‌داوری‌های رایج و موجود نمی‌کردم و تا خودم محضر درس استادی را تجربه نکرده بودم درباره او قضاوتی هم نداشتم.

به جرئت می‌توانم بگویم بخشی از علاقه من به حوزه‌هایی از تحقیق و تدریس مانند «مقدمه علم حقوق»، «حقوق خانواده» و «جامعه‌شناسی حقوقی»، ناشی از جرقه‌های نخستین پرسش‌هایی بود که سر کلاس‌های دکتر عراقی به وجود آمدند. من در جایی گفته‌ام که «مقدمه علم حقوق» دوست‌داشتنی‌ترین درسی است که یک معلم حقوق می‌تواند به آن بر خود ببالد، و فنی‌ترین درسی است که یک استاد می‌تواند توانایی‌های خود را با آن بسنجد و دکتر عراقی، به حقیقت استاد بالنده و توانایی است. در آغاز درس، و در عصر غیبت شادروان دکتر کاتوزیان از دانشکده در آن زمان، شروع درس با تجلیل از ایشان و یادآوری جایگاه وی که به حق در اعتلای این درس نقش بزرگی داشت، همراه بود. اما به نظر من، دکتر عراقی هم در درس مقدمه، هم در حقوق خانواده، از بسیاری از اساتید صاحب کتاب، مُلّا تر بود و هست. در حقوق کار که البته بی‌هیچ گفت‌وگو جای خود دارد. برخی از نوشته‌هایی که به قصد «کتاب درسی شدن» و شاید هم در آن زمان با نوعی شتاب‌زدگی تهیه می‌شد، هم به خاطر سابقه تربیت فقهی که نویسندگان آن‌ها داشتند، و هم به خاطر صِبْغَةُ نَگاه خاصی که آن هنگام اینان به حقوق داشتند، به سوء تفاهم میان فقه و حقوق دامن می‌زد. نمونه آن چیزی بود که در حقوق خانواده اتفاق می‌افتاد و در سطح کمتری در حقوق قراردادها. چنین بینشی می‌توانست تا آنجا پیش رود که به جای آنکه بتوان از محصول بابرکت تعامل فقه و حقوق، در چهارچوب یک مطالعه تطبیقی روشمند بهره گرفت، این تلقی را به وجود آورد که «حقوق خانواده» همان «فقه نکاح و طلاق و لعان» است. این روند «فقهی‌سازی حقوق» که در بخشی از آن نتیجه یک پروسه و بخش‌هایی از آن هم محصول یک پروژه بود، گاهی جنبه‌های افراطی داشت که می‌توانست به آموزش حقوق، به علم حقوق و به واقعیت حقوق و به طور کلی حیات حقوقی و نظام حقوقی کشور لطمه‌هایی بزند.^۱ تعداد اساتیدی مانند دکتر عراقی که با

۱. در حوزه‌های دیگر حقوق هم این حرکت جریان داشت. تیرهایی مانند «فقه سیاسی» یا «حقوق بین‌الملل اسلامی» به تدریج از عنوان یک کتاب فراتر می‌رفتند و پیش از آنکه به اندازه کافی و ←

صبوری و متانت و با مدارا به روش خاص خود، به صورت سدی در برابر این افراطی‌گری‌ها قرار داشتند، زیاد نبود. و اگر نبود پایداری عالمانه اساتیدی مانند دکتر عراقی، دکتر آزمایش و دکتر ممتاز، شاید امروز آنچه در آموزش عالی به نام «حقوق» می‌شناسیم دیگر وجود نداشت.

وقتی کمک برای تهیه پیش‌نویس قانون کار را به عهده گرفت، کار بی‌نظیری انجام داد. کار بر روی پیش‌نویس این قانون که در سال ۱۳۶۹ به تصویب رسید از سال ۱۳۵۸؛ یعنی از همان فردای انقلاب در دستور کار قرار گرفته بود. این نشان از اهمیت قانون کار داشت. اینکه موضوع روابط کار و کارگر از اولویت‌های یک انقلاب پُر وعده باشد طبیعی است. با تمام حساسیت‌ها و ظرافت‌های موجود در این رابطه، کاری که دکتر عراقی برای تهیه این پیش‌نویس کرد یادگاری به یادماندنی است. ای کاش، کارگروهی تشکیل می‌شد و این تجربه ایشان به آموزش گذاشته می‌شد. یک مطالعه وسیع تطبیقی در دو سطح حقوق غربی و حقوق کشورهای مسلمان، و سپس تلاش برای بومی‌سازی مسئله و راه‌حل آن، به منظور دست یافتن به بهترین پاسخ ممکن برای مسئله‌ای حساس بود که بُرد اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و حتی ایدئولوژیکی در سطح بالایی دارد. هرچند تجربه مشارکت برخی صاحب‌نظران در تهیه پیش‌نویس قوانین در این مقطع از انقلاب گناه موجب سرخوردگی آنان بوده است. با تمام تلاش این دست از کارشناسان، تنظیم متن نهایی به گونه‌ی مدنظر آنان پیش نرفت و در نتیجه، برون‌داد کار با آنچه آن‌ها انتظار داشتند فاصله داشت. سرنوشت قانون اساسی هم تجربه‌ای از این دست به نظر می‌رسد.

۲. روش

او از معدود اساتیدی است که «درک» و «درد» دارد و به همین دلیل، برتر از یک استاد و فراتر از یک استاد حقوق است. چون درد دارد، مسئله دارد و چون مسئله‌اش انسان است، درسش بیش از هر چیز درس انسانیت است. مشکل بزرگی که هر معلم حقوق - اگر دانا

→ به لحاظ آکادمیک و تئوریک به معیارهای علمی معتبر پاسخ دهند، به صورت واحد درسی خاص معرفی و ارائه می‌شدند. در این فصل از تاریخ دانشکده حقوق دانشگاه تهران شاهد درس‌هایی بودیم که صرفاً با لابی‌گری از یک‌سو، و در مقاطعی، ضعف مدیریت گروه‌ها و سیاست‌زدگی ریاست دانشکده از سوی دیگر، و بدون رعایت هرگونه موازین علمی و آکادمیک به صورت عنوان و واحد درسی درمی‌آمدند. سرنوشت برخی از این درس‌ها به این انجامید که به مجرد حذف یا غیبت «استاد مربوطه» آن درس هم حذف یا محو می‌شد.

باشد - به گرفتاری‌اش فکر می‌کند، این است که حقوق، به لحاظ کاربرد عملی آن، آدم را فنی و حرفه‌ای بار می‌آورد و به لحاظ بنیان‌های نظری، حقوق‌دان همیشه در معرض این مخاطره عظیم قرار دارد که در اندیشه، برده جریانات سیاسی و ایدئولوژی‌های چپ و راست گردد. این باعث می‌شود علم و فن حقوق بازیچه و دست‌افزار قدرت، سیاست، حرفه و حتی فانتزی‌های روشنفکری باشد. حقوق، ذاتاً اخلاقی نیست. البته می‌دانم این ادعا ممکن است مجادله‌برانگیز بنماید، ولی نمی‌خواهم اینجا به این بحث دامن بزنم. به رغم آنکه گاهی و تا حدودی به گزافه، حقوق را در کنار اخلاق، از علوم هنجاری و نورماتیو دانسته‌اند، حقوق اما ابزاری بیش نیست؛ مانند یک چاقو. در پیامدهای استفاده از این ابزار، همه چیز بستگی به افزارمند دارد که چگونه و با چه نیتی این ابزار را به کار بندد. این است که اخلاق، بیش از آنکه، و پیش از آنکه بخواهد در ذات حقوق نفوذ کند، کارایی خود را در تربیت اخلاقی افزارمند، که در اینجا حقوق‌دان است، نشان می‌دهد. برخلاف عقیده‌ای که گاهی حقوق را یک نهاد خودکارآمد معرفی می‌کند - دست کم در کشورهایی مانند کشور ما - هنوز بخش بزرگی از کارآمدی و کارایی این نهاد به منش و روش انسان وابسته است. این واقعیت، تا وقتی که هنوز در کشور ما نهادها شبه‌نهاد هستند و ناپایداری آن‌ها مانع از غیرشخصی بودن روابط تعاملی است، و به ویژه تا هنگامی که سازوکارهای نظارت و کنترل به صورت درون‌سازمانی و در قالب نهادهای پایدار درنیامده‌اند همچنان معتبر است. این است که این انسان که در بحث ما حقوق‌دان است، اگر آدم نشود کار راست نشود. به همین دلیل در آموزش حقوق، بیش از عدالت، اخلاق مؤثر است. ممکن است بحث کنید که مگر عدالت بخشی از اخلاق و حتی هسته اصلی آن نیست. عدالت، به‌ویژه در وجه شعارگونه‌ای که بسیاری از اساتید حقوق عادت به ترویج آن دارند، بیش از یک شعار فانتزی با ماهیتی ذاتاً سیاسی نیست. عدالت را در کاربرد اخلاقی - و آن هم اخلاق کارکردگرا و پیامدگرایی که موجب تربیت انسان باشد - باید عملی ساخت نه در کادر تزینی کلمات قصار و تابلوهایی که به در و دیوار، یا همراه با نقل آیه‌ای بر پیشانی سربرگ‌های دادنامه‌ها در محاکم دادگستری می‌بینیم. این کار به‌جز مسخره کردن عدالت نتیجه‌ای به همراه نداشته است و ندارد. بیشترین بی‌عدالتی‌ها در کشور ما در زمانی رخ داده است که زیباترین شعارهای عدالت را سر داده‌ایم. خیلی بهتر است که عدالت را زمینی بدانیم و بدان عمل کنیم تا مقدس و آسمانی و فقط از آن حرف بزنیم و یا به نام آن مرتکب بی‌عدالتی شویم. اینجاست که قدر اساتیدی که به خوبی انسان و کاستی‌های انسانیت انسان و اوج و فرود و اعتلا و انحطاط روابط انسانی را در محیط جغرافیایی، و در

راستای تحولات تاریخی و سیاسی - اجتماعی، به خوبی می‌شناسند روشن می‌شود.^۱ آن‌ها بسیار آگاهانه و عالمانه، به جای ترویج شعارگونه و فانتزی عدالت، بی‌عدالتی‌هایی را که به نام حقوق، قانون و عدالت انجام می‌گیرد نشان می‌دهند، و این کار نه تنها ارزش آموزشی بلکه ارزش شناختی پیدا می‌کند. من سر کلاس‌های درس دکتر عراقی بودم که این چنین با عدالت (شما بخوانید بی‌عدالتی) آشنا شدم. وقتی حقوق خانواده درس می‌دهد، دغدغه‌اش آموزش فنی قاعده و تکرار گزاره‌های دگماتیک تجویزی و توصیفی نیست. زن را موجود ضعیفی معرفی نمی‌کند که در بهترین حالت این نگرش، معادل همان تعبیر حقارت‌آمیز «ضعیفه» را در ترجمان مدرنش به تفسیر روشنفکرانه فمینیستی تداعی می‌کند. به جای حمایت از «زوجه» به ضعف‌ها و کاستی‌های مفهوم حقوقی «رابطه زوجیت» و نقد آن می‌پردازد. یا در حقوق کار، به جای دفاع شعارگونه از کارگر، در تعریف حقوقی - اقتصادی مفهوم کار و در مقیاس بین‌المللی این مفهوم کاوش می‌کند و در مرحله بعدی و ثانوی است که به تبع آن، عناصر اجتماعی کارگر و کارفرما که مفاهیم ناشی از ضرورت‌های سیاسی و طبقاتی هستند و از ناحیه سرمایه و صنعت بر جامعه تحمیل می‌شوند، در بحث وارد می‌شوند. این چنین می‌شود که رابطه «کار و کارگر» جای خودش را به شناخت «فلسفه کار» می‌دهد و بحث از رابطه زوج و زوجه به وجودشناسی حقوقی رابطه «زوجیت» می‌دهد. آن‌گاه یک دانشجوی فراری از دانشکده و دانشگاه را که من باشم، تا ربع قرن و شاید تا آخر عمر، درگیر دغدغه بازتعریف و بازاندیشی در مفهوم چندوجهی «رابطه حقوقی» می‌کند. این هنر هر استادی نیست که بتواند در وجود دانشجوی، عشق به حقوق را با تنفر از حقوق درهم آمیزد و محصول ترکیب این تز و آنتی‌تز او را به سنتزی که همانا ضرورت مطالعات میان‌رشته‌ای برای درک و فهم واقعیت «امر حقوقی» است، سوق دهد.

۳. منش

منش را به کسی می‌توان نسبت داد که بتوان گفت آدمی دارای اصول و مبانی است. چنین شخصی خیلی زود و در همان اوان شکل‌گیری شخصیت اجتماعی‌اش در جوانی، بسته به

۱. برای آنکه شمه‌ای از این شمّ فرهنگی - تاریخی استاد را ببینید ر.ک: «نظام حقوقی ما فرزند نهضت مشروطیت است»؛ گفتگویی با دکتر سید عزت‌الله عراقی، مجله مهرنامه، شماره ۳۷، شهریور ۱۳۹۳، ص ۱۶۲-۱۶۵.

نوع نگاهی که به جهان و زندگی دارد و بنا بر تربیت خانوادگی و فردی و محیط اجتماعی، و بیش از همه بر اساس درایت و درک و فهم شخصی نسبت به اهدافی که دنبال می‌کند و نوع جهان‌بینی که دارد، چهارچوب زندگی خود را تعریف می‌کند و سعی می‌کند در طول زندگی در این چهارچوب حرکت کند. بدیهی است که نه ساختاربندی این چهارچوب در آغاز راه بر اساس یک الگوی ذهنی منسجم، و نه وفاداری به اصول ناشی از آن در طول زندگی، هیچ‌یک کار آسانی نیست. هرچند این چهارچوب می‌تواند در طول زمان و با کسب تجربه تحول و تکامل یابد، ساختاری پایدار و اساسی بادوام دارد.

شالوده اصلی این چهارچوب‌بندی اخلاق است. اخلاق؛ عنصر اساسی چهارچوب زندگی، یک دستگاه ارزشی، معیار‌گذار و ناظر فعال نسبت به محیط است. محصول کارکرد این دستگاه ارزشی با این مختصات، داوری نسبت به کنش‌ها و واکنش‌هاست. با این ابزار است که نسبت به کاری که می‌خواهیم خود انجام دهیم، به طور پیشینی و با تصور آن کار و پیامدهایش، داوری می‌کنیم و بر اساس این داوری دست به انتخاب می‌زنیم. همچنین با همین ابزار است که نسبت به کار دیگران و این بار به طور پسینی، انتخاب‌ها و پیامدهای کار دیگران را ارزیابی و قضاوت می‌کنیم. ارکان ساختار شخصیت اخلاقی ما نتیجه فرایند پیچیده کنش متقابل و تعامل میان این دو نوع داوری است که به تدریج و به مرور زمان به وجود می‌آید.

دکتر عراقی به مناسبت‌های مختلف به گوشه‌هایی از زندگی دانشجویی خود و اوایل شروع به کار به‌عنوان عضو هیئت علمی دانشکده حقوق دانشگاه تهران، درباره شرایط اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه در آن زمان‌ها سخن گفته است.^۱ تجربه دوران سخت درگیر شدن جامعه در بحران‌های درونی و بیرونی، دورانی که با ۱۳۲۰ شروع می‌شد (دکتر عراقی متولد ۱۳۱۹ است) و تا انقلاب ۱۳۵۷ ادامه یافت، با توجه به فراز و نشیب‌های فراوان، دوران روشنفکری آن زمان در نوسان میان چپ و راست و افراط و تفریط، تجربه تاریخی آموزنده‌ای است. روایت این تجربه از زبان کسانی مثل دکتر عراقی بسیار آموزنده است. تضاد سنت و تجدد، تناقض‌های اجتماعی، درگیری‌های فکری و عقیدتی، مقتضیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و بازخورد آن‌ها در سطح ملی و بین‌المللی، همه و همه، شرایطی را به وجود می‌آورد که جان سالم به در بردن از آن‌ها آسان نیست. باید هم

۱. از جمله در نشستی به تاریخ ۲۷ آبان‌ماه ۱۳۹۳ در خانه اندیشمندان علوم انسانی که در چهارچوب گپ و گفت با استاد تدارک دیده شده بود.

خوش بخت باشی، هم خوش قلب و هم خوش فکر تا بتوانی از پای در نیایی و پایدار بمانی. استمرار تاریخی برخی شرایط به گونه‌ای است که نیاز به این آموزه‌های فرانسوی و بینانسی را به صورت یک ضرورت مداوم درمی‌آورد. متأسفانه در برخی لایه‌های اجتماعی شاهد این گسست بینانسی هستیم. این گسست شاید از بزرگ‌ترین آسیب‌های اجتماعی جامعه بحران‌زده ماست که در همه زوایای زندگی تأثیر دارد. چیزی که به هر قسمتش نگاه کنی زبان حال وصف بحران است؛ بحران اقتصادی، بحران سیاسی، بحران اجتماعی، بحران فکری و ... یک علت این بحران این است که جامعه دچار نوعی فقر تعامل بینانسی شده است. اگر این تعامل به صورت سیستماتیک وارد چرخه آموزش شود تا حدود زیادی مانع از تکرار اشتباهات نسل‌های قبل توسط نسل بعدی می‌شود. در این صورت، تا حدی از سردرگمی و بی‌هویتی درمی‌آییم.

۴. عشق

عشق استاد را در گفت‌وگو با او می‌توان فهمید. هنگامی که در میان کلام، سر پایین می‌آورد، ابرو بالا می‌کشد، نگاهش را در نگاهت می‌دوزد و صدایش را آهسته می‌کند تا توجه تو را به نکته‌ای جلب کند که در گوش تو زمزمه می‌کند و ... هُرم نَفَس او را با تمام وجود و عزت نَفَسش را با تمام حواس خود احساس می‌کنی.

وقتی با او مشورت می‌کنی به بهترین و صائب‌ترین نظرها دست می‌یابی. در آنچه از او در این مقام می‌شنوی، حزم و احتیاط و تدبیر و متانت و امانت و وقار در اندیشه و گفتار مشهود است. در آستانه سفر به خارج برای ادامه تحصیل که برای خداحافظی نزد ایشان رفتم، رشته حقوق عمومی را توصیه می‌کرد و با توجه به علاقه‌ای که در من نسبت به تئوری و فلسفه حقوق سراغ داشت به‌ویژه تأکید می‌کرد که فلسفه حقوق را برای تخصص انتخاب نکنم. نگرانی او از این بود که اگر باز آیم همین که بر عنوان کار من «فلسفه» ببینند خواهند گفت که در دانشکده حقوق جایی ندارم و باید به دانشکده ادبیات بروم.

اهمیتی که به حقوق عمومی می‌داد نشان از درک درست ایشان از نظام حقوقی کشور و علل ناکارآمدی آن داشت. هرچند اگر آن روز از من می‌پرسیدند نمی‌توانستم به این تفصیل بگویم ولی امروز می‌دانم که نکته فنی تأکید بر حقوق عمومی و اهمیت آن از این جهت است که اگر حقوق را دو بخش کنیم (حقوق خصوصی و حقوق عمومی) حقوق خصوصی را شاید بشود با میراثی که از فقه داریم در بخش‌هایی از آن به پیش

بیریم. ولی حقوق عمومی، با توجه به جایگاهی که در نظام حقوقی، اداری و سیاسی کشور دارد، رد پای چندان آشنایی در سنت ندارد و باید آن را با مفاهیم مدرن فهمید و پیاده کرد. حقوق عمومی یک پا در فلسفه سیاسی و یک پا در تکنیک حقوقی دارد و محصولش همان چیزی است که لازمه اداره کشور در دنیای مدرن است.

پروژه مدرنیزاسیون کشور از اواخر عهد قاجار و در حکومت پهلوی نیز بیشتر براساس تغییرات نهادی در بخش عمومی بوده است. اما حقوق عمومی در ایران همواره با یک پارادوکس همراه بوده است. قضیه این است که با توسعه حقوق عمومی، ساختار سازمانی دولت برای اعمال حاکمیت فراهم می‌شود ولی از سوی دیگر، آن بخش از حقوق عمومی که مربوط به توسعه مفاهیم حقوق شهروندی و رابطه شهروندان با دولت است، غالباً و به عمد مغفول نگه داشته شده است. دولت‌ها همیشه خواسته‌اند آن بخش از حقوق عمومی را که لازمه یا موجب توسعه اقتصادی است، برای رواج بازار خود هم که شده به طور نسبی رونق دهند و همیشه از توسعه یافتن آن بخش دیگر، که از مقتضیات یا مستلزمات توسعه سیاسی است، نگران بوده‌اند و پرهیز داشته‌اند. با دقت بیشتر و در مقایسه تاریخی، حتی می‌توان گفت که برای تنظیم روابط در حوزه حقوق عمومی بود که در کمتر از یک قرن دو انقلاب در ایران اتفاق افتاد و هر دو اهمیت حقوق عمومی را در این کشور نشان می‌دهند. هریک از این دو انقلاب - که یکی با مفهوم مدنی مشروطیت و دیگری با مفهوم دینی اسلامیت همراه بود - به صدور سندی که مانیفست سیاسی آن بود و می‌خواست هویت خود را با آن به ثبت رساند، منجر شدند. در هر دو تجربه، این سند «قانون اساسی» نام گرفت.

زمانی که به خارج از کشور رفتیم به این بخش از نصیحت استاد درباره خواندن حقوق عمومی عمل نکردم. ولی در مراجعت به کشور به بخش دوم از ارشاد او توجه داشتم که «فلسفه حقوق» در دانشکده‌های حقوق ارتباط تام با کلیت علوم انسانی دارد که ممکن است برای جذب در هیئت علمی مشکل ساز باشد. این است که در هنگام استخدام بر تخصص خود در حقوق خصوصی تأکید کردم و سال‌ها بعد در مقام تدریس به فلسفه حقوق و جامعه‌شناسی حقوقی و بعدتر به حقوق اقتصادی روی آوردم. این نگرانی استاد، بیش از ربع قرن هنوز و هم‌اینک نیز معتبر است. چند سالی است که از مراجعت آقای حسین بادامچی پس از سال‌ها مطالعه جدی و کار سخت در ایالات متحده امریکا می‌گذرد. او در حوزه تاریخ حقوق ایران در عهد باستان، یکی از بایسته‌های کار در این حوزه، در زبان‌های باستانی ایرانی تسلط یافته و با مدرک دکتری به ایران بازگشته است. با

آنکه همیشه چنین انتظار داشتیم که با مراجعت ایشان و جذب وی در دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، مرکز مطالعات تاریخ حقوق - که از مدت‌ها پیش فکر تأسیس آن وجود داشت - راه‌اندازی شود، ولی به رغم نیاز شدید به این تخصص، در جمع همکاران ما راه نیافت و هم‌اینک گویا در گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران مشغول به کار است. خانم غزاله فریدزاده نیز بیش از ده سال کار طاقت‌فرسا اخیراً از آلمان برگشته است. در حوزه زبان‌شناسی تاریخی حقوقی و با رویکرد مطالعه تطبیقی کار کرده است. جای او در دانشکده حقوق است و باید مدیر یک بخش زبان‌شناسی حقوقی در دانشکده باشد. اما جای این نگرانی هست که قدر ایشان نیز دانسته نشود و ایشان جایگاه مناسب خود را آن‌چنان که باید و شاید در دانشکده‌های حقوق نیابد. باید امید داشت این بی‌مهری‌ها نسبت به علوم انسانی در دانشکده حقوق جای خود را به درک بیشتر اهمیت این حوزه بدهد. چرا که مطالعات میان‌رشته‌ای اهمیت بسیاری در راستای فهم حقوق، تحلیل جامعه‌شناختی حقوق و تحلیل تاریخی حقوق دارد.

تبلور عشق استاد را در دو شاخه می‌توان برجسته دید: یکی دغدغه‌ای است که مانند هر معلم دلسوزی برای نسل جوان دارد و جایگاهی که برای تعامل بین‌نسلی برای کمک به حل این دغدغه دارد. به رغم ناکامی‌های فراوان که شاهد است، اگر در هر گفت‌وگو و دیدار با جوانان، چه در کلاس درس و چه به مناسبت‌های گوناگون که فرصتی دست دهد، سخنان امیدوارکننده می‌گوید، امید واهی نیست که می‌خواهد به نسل جوان تزییق کند. امیدی سرچشمه گرفته از عشق سرشار به این مرز و بوم و مردم آن است. و دیگر تبلور عشق استاد دغدغه ترویج و اعتلای عمومی دانش حقوقی است. ایشان در این راستا، جزوه‌هایی انتشار دادند که به زبان ساده و کمتر فنی و بیشتر قابل فهم برای عموم نگاشته شده بود. از این جزوه‌ها چندتایی با عناوین مرتبط با روابط مالک و مستأجر، روابط کار و حقوق خانواده منتشر شد ولی متأسفانه ادامه نیافت.

۵. صبر

نسل این اساتید در حال انقراض است. برخی از همین‌ها هستند که از خدمت دانشگاه‌ها کنار گذاشته شده‌اند و در مواردی دعوت مجدد به کار را در کارنامه شغلی خود داشته‌اند که این خود صبر وافر می‌طلبد. علت شاید آن باشد که به‌طور کلی جامعه ما کمتر تاب تحمل فرهیختگان را دارد. و به‌طور خاص، در دستگاه پاداش‌دهی و نظام انگیزشی که اینک برای دانشگاه‌ها تعریف شده است، اساتید به سختی می‌توانند هم مستقل باشند و هم

فاضل. مقررات ویژه‌ای که شرایط خاصی را برای استخدام قضات و اساتید دانشگاه در نظر گرفته است در صدد تأمین هدف والایی بوده که همانا استقلال قضات و اساتید است. حساسیت شغل این دو صنف و کارکرد کلیدی که هر یک در کل نظام مدیریت کشور دارند به دلیل اهمیت و ضرورت استقلال دانشگاه‌ها و قوه قضائیه است. حال آنکه به نظر می‌رسد شیوه گزینش اساتید و قضات همخوانی لازم با این استقلال را ندارد. شاید بخشی از ناکارآمدی قوه قضائیه و همچنین آفت نظام آموزش عالی ناشی از همین عامل باشد.

رسم شده است که در ادبیات ستایش، هر کس را که می‌ستایند با «عشق» و به «عشق» بستایند. من هم به خیال خود در آغاز، به منظور ستایش استاد، جمله‌ای عاشقانه انتخاب کرده بودم تا بر آغاز این سخن بگذارم. اما تأملی در کلام سعدی که در جایی و به مناسبتی از فاصله فرسنگی میان عشق و صبر گفته بود، مرا واداشت که به مقامی بالاتر از عشق بیندیشم و آن صبر است.

علم، به رغم مُحسنات فراوان که دارد، آفات بسیاری نیز دارد. از مهم‌ترین آفات علم غرور است و بزرگ‌ترین دشمن عالم، حسود است. پارادوکس قصه این است که هر چه متظاهران به علم، جاهل‌ترند مغرورتر و حسودترند. و مصیبت این است که این متظاهران به علم در محیط‌های علمی، تعدادشان از عالمان واقعی بیشتر است. صبر بر این مصیبت، رنجی است که عالم می‌برد. وقتی فساد دامنگیر اجتماعی می‌شود و در محیط‌های علمی، «علم بافی» به جای «تولید علم» رسم عالم‌نمایان می‌شود، در این وانفاس است که صبوری مردان واقعی علم نمی‌گذارد ارج و اعتبار علم یکسره به تاراج ناهلان برود. مراتب صبر در تحمل این وضع از حد تصور بیرون است. نه تنها باید در برابر وسوسه «همرنگ جماعت شدن» مقاومت کنی - که می‌کنی - پایداری و میدان را خالی نکردن در این وادی، هنر هر کس نیست. مسئولیت‌پذیری و در عین حال باقی ماندن بر اصول خود و حرکت در چهارچوب شخصیتی خود کار آسانی نیست.

صبر، در بوته عشق و سپهر امید و دریای ایمان است که رشد می‌کند، می‌بالد و موجب بالندگی می‌شود. این مقام برتر از عشق وقتی به دست می‌آید که بتوان عشق و امید را هم‌زمان و هم‌پالای هم و با هم در راه هدف خود به کار بست. عقلانیت برخاسته از تلفیق معقول و کارآمد عشق و امید همان صبر است. این تلفیق معقول به دست نمی‌آید مگر ایمان باشد. این است که مقام صبر را بسی برتر از عشق باید دانست. خود استاد در جایی، چهار چیز را به عنوان عناصر برجسته معلم شرط می‌داند: دانش، روش، منش و

عشق. اینک، و با تفصیلی که گذشت، گمان می‌کنم در کنار این عناصر چهارگانه، تأکید بر صبر را نیز باید برجسته کرد، هرچند به گونه‌ای در آن چهار مورد ذکر شده مندرج است. این عناصر چهارگانه، که هر یک به جای خود عالی و متعالی است، اگر با نگاهی استعلایی دیده شوند ما را به مقام صبر می‌رسانند. البته تا بدانجا رسیدن راه فراوان است و رنجِ گران باید کشید. چرا که این مقامِ گران‌سنگ مقام آدمیت است و خوب می‌توان فهمید که چقدر باید از عشق فراتر روی تا به آن مقام نائل شوی. خداوند در تجلیل از مقام صبر پیشه‌گان آن‌ها را به همپالگی خود فرامی‌خواند و به آن‌ها نوید می‌دهد که «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ». این شد که در وصف استاد دریغم آمد به آن چهار بسنده کنم و اینک بر آنم که افزون بر آن‌ها او را به پنجمی بستیم: به آن وصفی که خیلی دورتر و بالاتر از عشق است و فرسنگ‌ها باید در راه سلوک درنوردی تا به آن برسی، تا بهره‌ای از کمال انسانیت را در تخلق به اخلاق الهی دست یابی. صبوری استاد، بیش از آنکه وصف لازم معلمی او باشد، ضرورت ذات آدمیت و کمال اوست. هم او که بیش از آنکه استاد باشد آدم است. ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است!

دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی

۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۳

مقام عراقی

محمد عابدی

«می شناسمت
واژه‌های سبز عشق را
خوانده‌ای به گوش جان
با صدای گرم خویش، گفته‌ای بسی
سرگذشت تلخ، قصه‌های شاد
می ستایمت
خاطرات درس‌های تو
منتظر برای دیدنت، شنیدنت
تشنگی برای حرف‌های تو
مشق عشق، مشق حق و داد
می شناسمت
چشم‌های مهربان تو
چشمه زلال نور، مشرق سرور
می ستایمت
در فراق مرد عشق
آن امیر بی‌بدیل داد
دل گرفته و فسرده‌ای
ای مراد مهربان ما، برای ما بمان
چشم بد به دور - دور خانه‌ات نوشته‌ام: و ان یکاد
می شناسمت

در شب هجوم و غارت تنار
روزگار تار
وین کلام آذرخش توست
بر سر خسان و بد دلان فتاد
می ستایمت
چون زلال رود، چون زلال آب
همچو آسمان آبی کویر
بی غبار و بی سحاب
پر غرور و استوار همچو شیر
سر به ظلم و بندگی نداد
می شناسمت
به عزت و غرور
می ستایمت
به علم و فضل و نور
سر نهاده‌ام به دامت، دعا کنم دوام تو
سر خوشم ز باده‌ای که خورده‌ام ز جام تو
محتسب بیا هر چه باد باد»